۶۶۹۲

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی ـ اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۹۱۰۲

رده‌بندی دیویی: ۱۳۲۴ ع س/۴۸۵ ن ۲۹۷/۹۹۸

سرشناسه: [علی بن احمد]

عنوان قراردادی:

عنوان: تذکره علویه

کاتب: تاریخ کتابت:

محل نشر: تبریز ناشر: دارالطباعه حاجی احمد آقا تاجر کتابفروش تاریخ نشر: ۱۳۲۴ ق

صفحه شمار: ۱۵۲ ص مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐

زبان: فارسی ابعاد: ۲۱ x ۱۵ نوع خط: نستعلیق

روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☑ خریداری☐ ارسالی☐

توضیحات: ادیب بجنوردی (مدرسه شبل) تاریخ ثبت: مهر ۱۳۷۱

یادداشتها: ۱. در متون کتاب نامی از گردآورنده و مولف کتاب نیامده است و در پایان کتاب عبارت (انا العبد الاقل علی بن احمد)

موضوع(ها): ۱. نظام العلماء، محمد رفیع بن علی اصغر، ۱۲۵۰–۱۳۲۶ ق. -- سرگذشتنامه. ۲. شعر فارسی -- قرن ۱۳ ق. ۳. ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳–۱۳۴۴ ق.

شناسه(های) افزوده: الف. ادیب بجنوردی، حسین، اهداکننده. ب. عنوان.

فهرستنگار: اسدزاده. تاریخ فهرستگاری: محرم ۸۹

صحافی کار بر گرداند.

یادداشت: آمده است که در فهرست کتب فارسی مشار از علی بن احمد به عنوان مولف یاد کرده است اما احتمال اینکه علی بن احمد کاتب باشد نیز وجود دارد.

۳۹۷۹۱
ع س/

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب تذکره علویه — فارسی
مصنف / مؤلف علی بن احمد
خطی / چاپی سنگ نستعلیق تبریز
سال چاپ یا تحریر ۱۲۲۴ ق — عدد اوراق ۱۵۱
جزء کتب تاریخ — شماره
شماره عمومی ۳۰۵۱۵ — شماره قبض
واقف ادیب یجنوردی — تاریخ وقف مهر ۱۳۴۱
طول ۱۷ — عرض ۱۲ — گنجه

اسفند ماه ۵۹
مثال ۱۳۴۸ خورشیدی
عکس دیجیتالی ۵۱۰۲

۶۶۹۲

صحافی لازم ندارد.

هو

کتاب تذکرهٔ

علویه را که یکی از اخیار روزگار
روزگار بملاحظهٔ سابقهٔ حقوق نعمت
بنظم آورده در این عهد خجسته مهد و زمان صاحب
اختیاری حضرت اقدس اشرف امجد اسعد والا
بندگان اکرم ارفع ولیعهد دولت ابدمدت روحنا فداه
در دار السلطنهٔ تبریز در دار الطباعهٔ فخر الحاج
حاجی احمد آقا تاجر کتابفروش بحلیهٔ طبع در آمد

بماند سالها این نظم و ترتیب ز ما
هر ذره خاک افتاده جائی

حرر فی شهر محرم الحرام
١٣٢٤

آستان قدس رضوی

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۵۱۷

سال ۱۳٤۸ خورشیدی

کتاب تذکرهٔ علویه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدانا و وفقنا لمودة اهل بیت نبیه علیهم الصلوة والسلام مادارت اللیالی والایام و بعد این مختصر تذکره ایست مشتمل ببعض گذارشات و اتفاقات راجعه بشخص جلیل مکرم و آقای معظم جناب مستطاب اجل افخم ملاذ الانام مؤید الاسلام ظهیر الملة والدین عمدة المحققین آقای حاجی میرزا رفیع نظام العلماء مدظله السامی که سالها این بندهٔ نگارنده در تبریز خدمت ایشان مستفید و مستفیض و حقوق زیاد از آن معدن خیر و منبع فیض در ذمه دارم و غالباً از وضع سلوک و محاسن آداب آنجناب و سلیقهٔ مستقیمهٔ ایشان

فیض

فیض یاب بوده و شوق و انس مخصوص بتالیفات فائقه ایشان داشته ام این اوقات ببعض ملاحظات تکلیف حق شناسی خود دانست که شمه از بعض گذارشات ایشان از روی حقیقه و بصیرت بقلم آرد تا بمرور زمان برای بعض بیخبران حقایق برخی وقایع و اتفاقات راجعه بایشان مخفی و مستور نماند این بنده حقیر تا این سن و سال خدمت جمعی از ارباب علم و کمال رسیده و سبک و حالت اغلبی را دیده و سنجیده خدمت این شخص جلیل نیز رسیده بینی و بین الله جناب معظم را میان خود و خدا خیلی صدیق و امین و سزاوار هرگونه تمجید و تحسین بجا آورده لهذا سالهاست خدمت ایشان اخلاص و ارادت معنوی دارم و بایمنی شاکرم

لفظش همه معانی و قولش همه عمل	کارش همه ستوده و رایش همه صواب

لو حبته لرأیت الناس فی رجل والدهر فی ساعة والارض فی دار

اثر سیادت و نجابت از ناصیهٔ حال ایشان هویدا است حقیقت

این بنده اخلاص و ارادت ایشان را نوعی ذخیرهٔ آخرت

و وسیلهٔ تکمیل عبادت بجا آورده ام امیدوارم مخلص بی ریب

و ریا باشم که منظوری جز رضای جد ایشان در نظرم نیست

قال تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی

ثمرات حفظ حقوق و میامن و برکات سادات عالیدرجات

نزد همه مسلمین معیّن و معلوم است

در امالی صدوق از امام رضا علیه السلام روایت کرده که

آنحضرت فرمود النظر الی ذریتنا عبادة فقیل له

یابن رسول الله النظر الی الأئمة منکم عبادة ام النظر علی جمیع

ذریة النبی؟ فقال علیه السلام النظر علی جمیع ذریة النبی عبادة

و تیمناً اینچند فرد را نیز در این رساله مناسب حال خود دیده ثبت میکنید

منت خدایرا که مطیع پیمبرم
فرمان بر قضای خداوند اکبرم

زانها نیم که حسن فروشم بمال و زر
تقویت زینت من و زهد است یا درم

توحید بحر باشد و تن همچو کشتی است
جان ناخدای کشتی و عقل است لنگرم

افاقرا به تیغ توکل گرفته ام
نی راغب سپاه و نه محتاج لشکرم

تا من به بسته ام کمر فقر بر میان
از تاج فقر طعنه زن تخت سنجرم

اطراف عالم از نفس من معطر است
زیرا پر آتش است درون همچو مجمرم

زانها نیم که پای زدامن فرو کشم
گر فی المثل چو کوه نهی تیغ بر سرم

یا جوج حادثات جهان را چه اعتبار
با من که در شکوه چو سد سکندرم

همچون زمین بصورت اگر مفلسم ولیک
چون آسمان بگوهر معنی توانگرم

با خسروان روی زمین نسبت حاتمم
تا من گدای حضرت ساقی کوثرم

شاه نجف امیر ولایت علی که هست
بر سر ز فخر خاک ره او چو افسرم

تا سر بر آستانهٔ جاه حسن داده‌ام / مهر است متکا و سپهر است بسترم

من خود کیم که دعوی مهر علی کنم / من بنده کمینه غلامان قنبرم

نسبت بخاندان علی و بآل او / زان کرده‌ام درست که پاک است مادرم

وانرا که بر ولایت او نیست نسبتی / خصم من است گر همه باشد برادرم

گر هیچ بو تراب کسی در کمال و فضل / گویند هست بعد نبی نیست باورم

در کام من ز مدحت حیدر حلاوتیست / کز ذوق آن حرام شود طعم شکرم

مخفی نماند که این بنده بعد از مدتها مفارقت از فیض حضور آقای مکرم معظم در سال هزار و سیصد و یک هجری بمشهد مقدس مشرف شدم که چندی نگذشت در فصل بهار آن سال جناب مستطاب آقای معظم سلمه‌الله مدظله نیز مشرف شدند و سابقاً در زمان تولیت مرحوم مغفور میرزا سعید خان وزیر امور خارجه طاب ثراه

درحق

درحق معزی الیه منصب خادمی در کشیک چهارم بقلم معجز رقم آن وزیر بی‌نظیر توقیع رفیع صادر شده بود سال ورود ایشان هم بخراسان حکومت آن صفحات با مرحوم رکن‌الدوله برادر مرحوم مغفور شاه شهید طاب ثراه بود و اتفاقاً این بنده نوعی بستگی بکارگذاران ایشان بهم رسانده بود قبل از ورود جناب معظم از جانب سنی الجوانب شاه شهید اعلی‌الله مقامه دستخط مبارکی در توقیر و احترام ایشان ضمن مطالب حکومتی رسید شاهزاده معظم تلگرافاً احوال ایشان را پرسیدند و مراقب بودند همینکه بارق رسیدند از جانب تولیت عظمی و حکومت سنیه و خدام آستانه مقدسه و اهالی ولایت احترامات شایسته درحق ایشان بعمل آمد باکمال خوشی وارد گردند و همگی مقدم ایشانرا گرامی داشتند سواد توقیع رفیع محترم که از قلم معجز رقم مرحوم مغفور میرزا سعید خان

وزیر مهام خارجه درآمده باین قرار است تمنیاد راین رساله درج میکند

توقیع رفیع

العزة لله ولرسوله وللمؤمنین   رفیعتر سخنی که درر الفاظ از آن نظام گیرد و شر نفیس بیانی که غرر معانی بدان آغاز و انجام پذیرد حمد خداوند علام و شکر کردگار منعام است جلت قدرته و عمت نعمته که لوای ولای ما را در هر قطر شاسع برافراشت و بنای علای ما را فوق الرفیع التاسع بگذاشت

بیت

ان الذی سمک السماء بنی لنا	بیتاً دعائمه اعز و اطول

و درود شایان و ثنای بی پایان نیاز حضرت قدس و نثار محافل انس آباء و اجداد کرام ما علیهم من الرحمن الف سلام نخست مخدوم عالم امکان و عالم علم ماکان و ناظم مصالح دو جهان

محمد المصطفی الهادی مداحه   اسفار توریة بل آیات قرآن و آل اطیاب و اصحاب انجاب او باد که سلسله نیابت را صدور و آسمان ولایت را بدور نه خصوصاً صهر معظم و منو بکرم و یگانه پسر عم او   اخو النبی و خیر الناس کلهم   و اولاد و امجاد و احفاد انجاد او که کینه خادمشان جبرئیل امین و کمتر چاکرشان را شرف بر ملکوتیین است از آنجا که در نظر الطاف وجهه مکارم و اعطاف ما نزدیک و دور و غیاب و حضور یکسان است هر یک از شیعیان خاص را که در این حضرت سپهر اختصاص سمت ارادت و اخلاص است و آن ام قاصی فیضی از مرحمت علم ما در خور مرتبه و مقام شامل حال خواهد گردید و با بر نوال و سحاب افضال بر گشت زار آمالش در هر ناحیه بادیه ام عالیة اروی بلاد اجود کفی غنها

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

خواهیم بارید خاصه آنانیکه در منبت سیادت که منبع سعادتست
اصیل و از فنون معارف دارای خط جزیل و مصداق
علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل من جمله جناب قدسی نصاب
قدوسی انتساب عمدة الاعاظم و الأطیاب المخلص الصادق
فی الولاء میرزا محمد رفیع نظام العلماء که سالهاست با علو
حسب و عز نسب در صفحات آذربایجان ما را احد مشکدار
و جان فشان و مصدوقه انا لانضیع عمل عامل
شایسته پاداش و احسانست مکرر در حضرت گردون
بسطت ما مستدعی انتسابی گردیده اینک مدت ارتقاب
او بسر حد نصاب رسیده وقت آنست که عرض او را
بسمع رضا اصغا و ایجاب و بکریمه
فاستجبنا له و نجیناه من الغم جواب فرمائیم بل در مدارج

قرب ابواب و رفعناه مکاناً علیاً بروی او گشائیم
لهذا امر منجز میفرمائیم که جناب جلالتمآب قوام الملک والاحتشام
ولی آستان عرش بنیان مؤتمن الملک حاجب خاص
و رضوان با اخلاص ما اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره
پایه قدر او را بر آرد و بخدمت خادمی در کشیک چهارم
تشرفاً مفتخر دارد
رتبتی سل بها العظمین جبریل و میکال کیف قد خدماها
تا منطوق سعدت بطلعته الملک السعید را ورد
زبان سازد و بمضمون
الی شرف ترامی مرتقاه و مطلعه الی امد بعید
بر امائل زمان بلکه بر ملائک آسمان بنازد مقرر آنکه عمال
خجسته خصال شرح فرمان قضا مثال را در دفاتر خلود ثبت و ضبط نمود

از تبدل و تغییر مصون و محروس دارند و کان ذلک فی شهر شوال ۱۲۹۵

سواد دستخط همایونی است که بنواب والا رکن الدوله

صادر شده بود

جناب نظام العلماء از مخلصین و از اشخاصی است که در
آذربایجان بلکه همه ایران معروف و بعقل و دولتخواهی مشهور است
کمال مرحمت را درباره او داشته و داریم و انشاء الله تعالی
در سفر مشهد باید خیلی باو خوش بگذرد و تمام حکام خراسان
مخصوصاً رکن الدوله کمال رعایت و توجه را در آسایش او بکنند
مؤلف اوراق گوید این بنده ایام تشرف ایشان در خراسان غالباً از خدمت
ایشان مستفیض بودم بعض دستخطهای دیگر نیز دیدم که دلیل
کمال توجه و قدردانی شاه مرحوم طاب ثراه بود سواد بعضی از
آنها را برداشته اینک برای یادگاری قبل از شروع بأصل مطلب

ثبت میکند کلام الملوک ملوک الکلام

من جمله دستخطی است که در سفر اول طهران و خراسان ایشان صادر شده

جناب نظام العلماء حقیقةً همیشه از دولتخواهی های صادقانه
شما کمال خشنودی و رضامندی را داشته و داریم و شما
و سلسله شما را از مخلصین خودمان و دولت و ملت
میدانیم اینذفعه هم که شما را دیدم و مختصر صحبتی که شد بر اعتقادات
سابقه ام افزود و البته خود و اولاد و اقارب شما در
کمال آسودگی مشغول خدمات و دعاگوئی باشند بعضی
مطالب و عرایض اگر باشد توضیحاً بجناب وزیر امور خارجه
اظهار و انها نمائید البته احکام آنها داده خواهد شد قوی ئیل ربیع الثانی

دستخط دیگر راجع بایشان خطاب بجناب مستطاب اجل
امین السلطان دام جلاله

جناب امین السلطان   این کاغذ جناب نظام العلماء را خواندیم
کیست که بتواند بگوید چیزی را در حق ایشان که غیر از دولتخواهی
و ملت پرستی باشد این حرف را هیچکس نمیتواند بگوید چرا که
بجناب ایشان نمی‌چسبد ما از طرز رفتار و دولتخواهی و شاه
پرستی و غیرت نظام العلماء بخدا قسم است آنقدر راضی
و مشعوف بودیم و هستیم که حد و اندازه ندارد کاش همه اهل
ایران سرمشق رفتار خود را از جناب ایشان بگیرند البته
همین دستخط را لای پاکت گذاشته برای ایشان بفرستید
ملاحظه نمایند

دستخط دیگر که در وقت فرستادن مصابیح الانوار
تالیفی خودشان صادر شده بود

جناب نظام العلماء   عریضهٔ آنجناب ملحوظ افتاد در وصول

معروضات شما که آیت صدق و گواه دولتخواهی و دعاگوئی
شماست خاطر ما را مسرت و انبساط مخصوصی حاصل میشود و معتقدات
خود ما نرا نسبت بآنجناب کاملتر می‌بینیم نسخه که در مسائل مبدأ
و معاد براهین حسنه و منصوصات آیات و اخبار جمع و تالیف
و در فراغت ایام مسافرت خود این وجیزه را ذخیره ساخته اید
ملاحظه کردیم خیلی سلس و مفید بنظر آمد و البته محل رغبت
خواص و عوام خواهد بود نتایج فکر و خاطر آنجناب هرچه
باشد مطلوب و مرغوب است همیشه وصول عریضجات
آنجناب که مراسم دعاگوئی و هواخواهی دولت را حاوی است
در حضور ما موقع تحسین و قبول دارد از مواظبت وکیل الملک
و میرزا محمود خان در خدمات مرجوعه اشاره کرده بودید آنجنابان
همیشه بخدمات ممتاز دیده و دولتخواهی مخصوص بوده اند بکمال

مرحمت را نسبت با نجناب داشته و داریم

ایضاً صورت دستخط دیگر

جناب نظام العلماء کتابی را که فرستاده بودید بحضور رسید بسیار بسیار مقبول افتاد و خیلی خوب نوشته اید بسیار مفید است مطالب خوبی دارد

ایضاً صورت دستخط دیگر که باز خطاب بخود جناب معظم بود

جناب نظام العلماء ذریعهٔ شما را که بخط خوش پسر خود نوشته بودید ملاحظه کردیم بسیار محظوظ شدیم الحمدلله از خانوادهٔ شما چه قدرها اشخاص قابل بانیه برای خدمات تربیت شده و حاضر هستند وکیل الملک که جای خود دارد چه قدرها قابل ارجاع خدمات عمدهٔ دولتی است و مشغول است

میرزا محمود خان هم الحق جوان آراسته و شایسته هر نوع خدمات است انشاءالله تعالی پسرهای شما هم همه قابل و منشاء خدمات نمایان در آتیه خواهند بود در حق شخص شما هم کمال مرحمت و التفات را داشته و داریم بودن شما را در طهران در حضور هیچوقت فراموش نمیکنیم باز هم البته اتفاق خواهد افتاد که ملاقات شود و بحضور برسید زیاده فرمایشی نبود

در این دستخط مبارک مقصود از وکیل الملک مرحوم میرزا اسدالله خان ناظم الدوله است که آنوقت لقب وکیل الملک داشت و مراد از میرزا محمود خان علاء الملک سفیر کبیر است که حالا وزیر علوم میباشند و هردو برادر صلبی و بطنی جناب مستطاب آقای نظام العلماء میباشند

دستخط مبارک دیگر

[illegible] عریضه [illegible]
[illegible] اجل
[illegible] نصرالله خان
جناب حاجی میرزا [illegible]
[illegible] حاجی [illegible]
فرزند جناب معظم بوده
که حالا بفضل خدا از جمله
وزراء و طرف میل
و اعتماد ملوکانه است
ادام الله اقباله

جناب نظام العلماء

ذریعهٔ خلوص و ارادت ضمیمهٔ آنجناب که از دعاگویان خاص
حقیقی میباشید با کتاب سر استشهاد و از تألیفات آنجناب
بتوسط امین السلطان بحضور رسید بنظر عنایت و التفات
مخصوص ملاحظه نمودیم حقیقةً کتاب را خیلی خوب تألیف
نموده اید مختصر و جامع و صحیح مختصر و مفید که از قدیم گفته اند
همین است مخصوصاً در اطاق در حضور خود گذاشتیم که همیشه ملاحظه
فرمائیم قدر زحمت شما در راه شرع و ملت و دعاگوئی کاملاً
منظور داریم دست لاف عیدی هم مخصوصاً با مین السلطان
دادیم برای شما بفرستند جمادی الاخری ۱۳۱۲

در تعریف احوال جناب مستطاب معظم علاوه بر آنچه بعض
تحریرات و تقریظات از معتبرین علماء اعلام و فقهاء کرام

۹۱۰۲

در ظهر برخی تألیفات ایشان نوشته شده و نوشتجات چندی از
مرحومان مغفوران فاضل ایروانی و فاضل شربیانی اعلی الله مقامهما
و بعضی معتبرین دیگر از علماء عتبات عالیات و بعض علماء
تبریز ملحوظ شد کلیةً دلیل کمال تمجید و تحسین و اعتقاد و اعتماد
برفعت مقام و علو مراتب علمیه آنجناب بود حقیر خواست
سواد بعض آنها را در این مجموعه درج کند در اینباب از
جناب معظم استیذان کردم مائل نشدند و فرمودند چون مرا
منظوری و غرضی در انتشار و اشتهار آنها نیست نگارش سواد
آنها لزومی نخواهد داشت

کتب مؤلفه ایشان بسیار است از جمله آنچه این بنده نگارنده
نسخه آنها را دیده باین تفصیل است کتابهائی که تا حال طبع
شده معروف است من جمله

ترجمة الادب فارسی در صرف و نحو کتاب تحفة الامثال

لؤلؤة البحار حقیقة الامر در بیان مسئله لاجبر ولا تفویض رساله

کنوز السعاده و رموز الشهاده عربی مفاتیح الکنوز فارسی در مراثی

و اسرار شهادت مصابیح الانوار در توحید و بیان معاد

جسمانی سر الشهاده مقالات نظامیه فتوحات نظامیه

سفرنامه عزوی تحفهٔ خاقانیه در بیان حدود و حقوق سلطنت

و رعیت انیس الأدبا و سمیر السعداء مشتمل بمطالب

متفرقه که در سبک کشکول است کتاب حقوق دول و ملل

آداب الملوک در شرح فرمایش و دستور العمل جناب امیر

علیه السلام بمحمد بن ابی بکر وقتیکه او را بحکومت مصر میفرستاد

حقوق نظامیه در شرح رساله حقوق حضرت سید السجاد علیه السلام

مروی از بحار و خصال و کتاب من لا یحضره الفقیه

کتابهائی که هنوز چاپ نشده

مجمع الفضائل در ذکر مناقب و فضایل جناب امیر علیه السلام

اربعین مختصر مشتمل بچهل حدیث مختصر اربعین مفصل مشتمل بچهل حدیث

مفصل سفرنامه رضوی دیوان قصاید و اشعار عربی و فارسی

در مدائح و مراثی فوائد نظامیه

در سنه ماضیه سال هزار و سیصد و بیست و دو هجری که

باز این بنده بارض اقدس مشرف شده بود در عرض راه

از گذارش حال ایشان مگر بعض آقایان و معارف

و آشنایان بواسطه بستگی داعی جویا شدند بقدر بصیرت

و اطلاع خود جواب دادم تا اینکه در مشهد مقدس نزدیکی از

مخلصین ایشان مشروحه بنظر رسید که خود جناب مستطاب معظم وقتی در

جواب شخص عزیزی از دوستان خود نوشته اند راجع باین

بانیو قائع باقتضاء ارادت خالصانه نسخهٔ از او بر داشتم تا اصل
مطلب و حقیقت واقعه بدست آید و این تفصیل بمرور دهور
بوضع دیگر تبدیل و تاویل نگردد این روزها همان نسخه بنظر بعض آقایان
رسید تشویق در استنساخ و طبع آن نمودند

لهذا این عبد فقیر بمقام طبع آن برآمد و طبع و انتشار آنرا از
خود نوعی خدمت بسلسله سادات عظام و ذرّیهٔ اولاد ائمه انام
سلام الله علیهم دانست

بدان امید زدم نقش قول حضرت دوست   که روز حشر بدستم جز این عمل ندهند

و قبل از شروع بمقصد و مقصود تیمّناً و تبرّکاً این دو حدیث معتبر را
در عنوان مطلب نقل میکنم

علامه حلّی مرحوم در اواخر کتاب قواعد نقل میکند
که جناب رسول ص فرمود انّی شافع یوم القیمة لأربع اصناف

ولو

ولو جاؤا بذنوب اهل الدنیا

رجل نصر ذرّیتی   و رجل بذل ماله لذرّیتی عند المضیق
و رجل احبّ ذرّیتی باللسان و القلب   و رجل سعی فی حوائج
ذرّیتی اذا طردوا او شرّدوا

و قال الصادق ع اذا کان یوم القیمة نادی مناد
ایّها الخلایق انصتوا فانّ محمّداً ص یکلّمکم فینصت الخلایق فیقوم
النبیّ ص فیقول یا معشر الخلایق من کان له عندی ید و منّة
او معروف فلیقم حتّی اکافیه فیقولون بآبائنا و امّهاتنا و ایّ
ید و ایّ منّة و ایّ معروف لنا بل الید و المعروف لله
و لرسوله علی جمیع الخلایق فیقول ص بلی من آوی احداً من اهل
بیتی او کساهم من عری او اشبع جائعهم فلیقم حتّی اکافیه
فیقوم اناس قد فعلوا ذلک فیأتی النداء من عند الله

یا محمد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم الیک فاسکنهم من الجنة
حیث شئت فیسکنهم فی الوسیلة حیث لا یحجبون عن محمد و اهل
بیته صلوات الله علیهم اجمعین انتهی

صورت جواب آن قدوهٔ اولی الالباب که در شرح واقعهٔ
معلومه اجمالاً در جواب بعض دوستان مرقوم داشته اند

بعد التحیة و التسلیم مینویسند

بسم الله خیر الاسماء

از تفصیل این قضیه که شما حالا جویا میشوید پیشتر ها نیز بعضی دوستان
از داخله و خارجه مکرر جویا شدند ولی آنوقتها ملاحظه کردم با این
زودی که هنوز اطراف این واقعه را دیگران درست
نشنیده و مرتکبین بمجازات خدائی نرسیده شرح این
قضیه جز اینکه اسباب مزید ملال دوستان و مایهٔ افسردگی

خاطر ایشان باشد لذتی و ثمری ندارد

لهذا رضاً بقضاء الله و تسلیماً لامره همه را بسکوت گذرانده از
آقایان از نگارش شرح حال و تفصیل مقال عذر خواستم
و در پیش شاه و گدا از آنها که باعث این کارها بودند اسمی
نبردم و شکوه و شکایتی باحدی نکردم و الا شاه و وزیر از مطالبه
حقوق ماها صرف نظر نمینمودند عمدهٔ علت سکوت عدم رغبت خودمان
بود که قبول آنرا از خود نوعی ذلت و منافی غیرت سیادت
دیده صرف نظر کردیم

چنانچه از موسی بن جعفر علیهما السلام مروی است
که سؤال کردند از آنحضرت چرا امیر المؤمنین علیه السلام
فدک را بعد از استقرار امر خلافت استرداد نفرمود
آنحضرت این قسم جواب داد انا اهل بیت لا یأخذ لنا

حقوقنا فمن ظلمنا الا هو یعنی الا آله

عقیل نیز که خانه حضرت نبوی را در مکه فروخته بود و بعد از فتح مکه
بآنحضرت بعضی عرض کردند چرا خانه خود را استرجاع نمیفرمائید
آنحضرت اینگونه جواب داد تا اینکه چندی نگذشت مجدداً آن
اثر تسلیم و سکوت این بندگان در عالم شهود ظاهر و نمایان
گردید مغرضین کاملاً بجزای خود رسید و کم کم مطلب برای دور و
نزدیک بوسائل مختلفه واضح و آشکار شد همه دیده و دانستند
که از ما ها جای شکایتی نبوده و هرگز طرف دعوا با کسی نبوده ایم بلکه
مایه این مفسده همان غرض بعض مردم حسود خودخواه بود که وجود
این خانواده را مخل خیالات خود میدانستند و از ما ها در
باره خودشان همیشه بملاحظه مراحم شاهانه و توجهات
اولیای دولت درباره خودنگران و مخوف بودند و میخواستند

در آنموقع توهینی برای ما ها و خدمتی بشخص بعض ظلام نمایند
لهذا به بهتید و همراهی چند نفر آن شعله افروخته را که تمام
اهل ولایت میدانست برای دیگری است بتدبیرات
خفیه و همراهی بعض اجزاء و عمله مخصوص بطرف ما ها مشتعل کردند
تا عوام را باین وسیله و حیله در این سمت مشغول کرده پس بواسطه
دهشت و وحشت این حرکت خارق عادت آنجماعت را
از صرافت تعرض بدیگری انداختند عجب است چندی
نگذشت مطلب باغلب اهل ولایت معلوم و اغراض مفهوم
و از باطن اجداد طاهرین وفاقشان به نفاق، اتفاقشان
باختلاف مبدل شد و هر کدام از ایشان ببلائی مبتلا گردید
و فلان و بهمان نیز بمجازات عمل خود رسید که وضع همه اینها را
دیگران هم دیده و شنیده حال دیگر چندان حاجت بتصریح

و توضیح اینمطلب مثبت

قال الله تعالی ویوم یعض الظالم علی یدیه ویقول یالیتنی لم

اتخذ فلاناً خلیلاً

ظالم و فلان که در اندک زمانی با اغلب اعوان خود از میان

رفتند حالا نمیدانم در آن عالم چه حالت دارند و معامله

اجداد طاهرین با آنها چگونه میباشد برای ما که بحمد الله

در تلافی آن وهنها در اندک زمانی انواع و اقسام خوشوقتیها

و دلگشائیها بهم رسید و همه این گشایشها بعقیده خودم

اثر همان اعراض از خلق و توجه بحق این بندگان بود

که اعلی ورد زبانم بود

الهی قد انقطع رجائی عن الخلق انت رجائی

بعد از این وقایع واتفاقا محبت و مهربانی اشخاص بغرض در حق

ما بیشتر از پیشتر افزود و مکرر از جانب مردمان بزرگ

علاوه بر رسم ملاطفت و دلجوئیها ظاهر گردید تا اینکه

با کمال شوق و لذت زیارت حضرت عبد العظیم و زیارت

معصومه قم و تشرف بمدینه منوره و زیارت مکه معظمه و زیارت

عتبات عالیات بخوبی و خوشی نصیب گردید علاوه

بر سیاحتهای با فراغت طهران و دیدن بلاد عدیده

داخله و خارجه و ظهور ملاطفتها و انسانیتهای هر قبیل مردم

در بلاد غربت که تفاصیل آنها را از دیگران باید شنید

و نعم ما قیل

لو کان فی شرف المأوی بلوغ علی لم تبرح الشمس یوماً دارة الحمل

بعون الله در این سفرها همه جا حظها حاصل کردم و لذتها بردم و

در این انقلابات روزگار بحمد الله در عالم خود حالت خوش

بهم رساندم و بی اعتباری دنیا را کاملا فهمیدم دلم از محبت
هر گونه علاقجات دنیویه نوعی سرد و سست شد که دیدم هر قدر
علاقه دنیویه زیاد باشد صدمه واذیتش در دنیا و عقبی بیشتر است
هر که بالش بیش بر فرشش بیشتر   قلبا مایل بسبکباری شدم
و نعم ما قال

لنه در النائبات فانها   صدأ اللئام وصیقل الاحرار

نظامی

کیسه بر انند در این رهگذر   هر که تهی کیسه تر آسوده تر
محتشمی دردسری می پذیر   ورنه برو دامن افلاس گیر
کوسه کم ریش دلی داشت تنگ   موی کنان دید دو کس را بجنگ
گفت زخم گرچه زجاجی وشست   ایمنی از ریش کنانم خوش است
مصلحت کار در آن دیده اند   گر خر تو بار تو بخریده اند

تا تو چو عیسی بدر دل رسی   نی خبری با ز بمنزل رسی

عن السجاد علیه السلام انّ الله لیتعاهد عبده المؤمن بالبلاء کما یتعاهد الغائب اهله بالطرف وانه لیحمیه الدنیا کما یحمی الطبیب المریض

در علل الشرایع از ابیعبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود انّ اشدّ الناس بلاءً النبیون ثمّ الوصیون ثم الأمثل فالأمثل وانما یبتلی المؤمن علی قدر اعماله الحسنه فمن صحّ دینه وحسن عمله اشتدّ بلائه وذلک لانّ الله عزوجل لم یجعل الدنیا ثوابا لمؤمن ولا عقابا لکافر ومن سخف دینه وحسن عمله قلّ بلائه والبلاء اسرع من المؤمن التقی من المطر الی قرار الارض

و فی کشف الغمه عن جابر الجعفی قال قال لی محمد بن علی

یا جابر انی لمحزون وانی لمشتغل القلب قلت وما حزنک وما
شغل قلبک قال یا جابر انه من دخل قلبه صافی خالص دین الله
شغله عما سواه یا جابر ما الدنیا وما عسی ان یکون ان هو الا
مرکب رکبته او ثوب لبسته او امرأة اصبتها
یا جابر ان المؤمنین لم یطمئنوا الی الدنیا لبقاءِ فیها ولم یامنوا
قدوم الآخرة علیهم ولم یصمهم عن ذکر الله ما سمعوا باذانهم
من الفتنة ولم یعمهم عن نور الله ما رأوا باعینهم من الزینة ففازوا
بثواب الابرار وان اهل التقوی ایسر اهل الدنیا مؤنة واکثرهم
معونة ان نسیت ذکروک وان ذکرت اعانوک قوالین
بحق الله عز وجل قوامین بامر الله قطعوا محبتهم لمحبة ربهم ونظروا الی الله
والی محبته بقلوبهم وتوحشوا من الدنیا لطاعة ملیکهم وعلموا ان
ذلک منظور الیه من شأنهم فانزل الدنیا بمنزلة نزلت به

وارتحلت عنه اوکمال اصبته فی منامک فاستیقظت ولیس
معک شیء احفظ الله ما استرعاک من دینه وحکمته

آن مهر و وفا که درمیان بود نماند — وان صدق و صفا که در جهان بود نماند
از اهل زمان چو با امید شب و روز — میلی که مرا باین وآن بود نماند

لا تخفی با این حالت بیحقوقی مردم این زمانه و سردی و سستی
اغلب بنی نوع و ضعف قوای بدنی و فوت اغلب همسنهای
ورفقا معلوم است شخص هرقدر بصیر و خبیر هم باشد بشرح احوال
و تحریر وقایع و اخبار اقبال نمیکند

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد — ولی چون شما پیغمبر صادق و مخلص

خیرخواهی تاکید در نگارش جواب نموده اید و در این ایام
بفضل خدا نوعی در کارها از جانب خدا آثار فتوح و تفضل خداوندی
واضح و آشکار است که جای تشکر بسیار میباشد

عهد جوانی [illegible] [illegible] کار ان [illegible] انجیه [illegible] بار اینجانب

من باب واما بنعمة ربك فحدث

مختصری از مفصل مینگارد اولا شما خود البته شنیده اید و میدانید
که بحمدالله تا بحال این خانواده همیشه خیرخواه عامه بوده و بظلم
و اجحاف و تعدی هرگز معروف نبوده اند و بجرم و جنایتی
در دولت و ملت موسوم نگشته و الا بعد از اینوقایع پنهان
نمی ماند و البته مذاکره میشد چنانچه اغلبی میدانند در مدت
عمر با همه خانواده برای اغلب اشخاص وسیله خیر
و کارگذاری بوده همراهی در ترقی ایشان نموده و در
مواقع مقتضیه از هیچگونه مساعدت مضایقت نرفته حتی اگر از
دیگران گاهی بخلاف دوستی و محبت اقدامی شده بقدر
مقدور او را نیز باعراض و اغماض دفع کرده و عمل بمضمون آیه
شریفه نموده که لا تستوی الحسنة و لا السیئة ادفع بالتی هی احسن

در این اتفاقات چیزیکه چند نفر مغرض بزبان و دهان عوام
کالانعام انداخته بودند و بآن هوا و حرف بیهوده فرود عوام را
از جا درآوردند فقط این بود که در این خانه ها گندم بوده و هست
و بعد از آنکه ما ها از وطن اعراض کرده حرکت نمودیم و خانه ها را
کماکان بی صاحب و بیدربان گذاشته شبانه بعزم قم و طهران
روانه شدیم صبحی که اشرار و الواط خانه ها را بی صاحب وغیره را
خالی دیدند داخل خانها شده دیدند که در تمام این خانها یکمن
غله نبوده و هیچیک از ماها آنوقتها در این مملکت چنان املاک
غله خیز نداشتیم که علاوه بقدر مصرف چندین خانه خود
و بستگان غله داشته باشیم بخصوص در آنمواقع که در تمام
این خانها یکمن غله نبود ولی اسباب قطعه از قدیم و جدید
از طلا و نقره و حدید و صنوف ظروف از صنایع چین و بدایع

قسطنطنین و فروشش رنگین و سنگین و جواهر زوا هر
وکتا بهای قطعه ارثی وکتبی چاپی وخطی خیلی بود
بهر حال از سوء القضاء دو دفعه بتمهید بعض ارباب
غرض و مرض و اغوای شیاطین وارد ابی باین
خانواده با حضور و غیاب خودمان بی جهت و بی سبب
رسیده که قلوب بیغرض خداشناس از اینواقعه
حیرت انگیز بسی منزجر و متألم گردید و بحمد الله خداوند
در هر دو نایله حفظ و حمایت خاص خود را شامل حال داشته
جزای بدکاران را نیز بزودی وخوبی داد و مارا حفظ
فرمود و بمقصود عمده که داشتند فائز نشدند

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای	نبرد رگی تا نخواهد خدای
وکم لله من لطف خفی	یدق خفاه عن فهم الذکی

وکم یسر اتی من بعد عسر ... ففرج کربة القلب الشجی
اذا ضاقت بک الأحوال یوما ... فثق بالواحد الفرد العلی

وقعه اولی قضیه قائم مقامی بود که در سال هزار و سیصد و سیزده
هجری مطابق ماده فی قلوبهم مرض ۱۳۱۳ اتفاق افتاد وقعه دویمی در سال
هزار و سیصد و شانزده موافق عدد لاغوینهم اجمعین ۱۳۱۶
یا ناعی الاسلام قم فانعه قد مات عرف وبدا منکر چون بعض ارباب
غرض وجود اینخانواده را همیشه مخل استقلال ریاست خود
میدانست لهذا باطنا بهر وسیله طالب فتنه مخصه بود کار را
بر وربد ستیاری جمعی بجاها رساندند تفصیل این اجمال آنکه بعد از
انفصال مرحوم حسنعلی خان امیر نظام از شغل پیشکاری آذربایجان
در حالتیکه مرحوم مغفور میرزا عبد الرحیم خان قائم مقام در اردوی
حاکم مستقل بود اورا با عجله و اصرار بتکلیف پیشکاری کل بتبریز

احضار فرمودند و هرچه او خود ملکرا فا از این مأموریت
عرض استعفا نمود عذرها خواست بلکه زیر بار نرود مقبول
نگردید تا محض امتثال امر همیونی از ارومی به تبریز آمده
لابد متصدی این شغل خطیر گردید
فحملها الانسان و کان ظلوماً جهولاً
داو مدتها با کمال خوبی اداره این شغل را نمود در این
بین بر حسب امر مؤکد همیونی یکی از آقایان جلیل القدر
این بلده را بدار الخلافه خواستند و او مایل نبود بر ود و با هر
وسیله از قایم مقام متوقع رفع این فقره بودند
قایم مقام نیز هرچه از اولیای دولت رفع آنرا استدعا کرد
تا منظور این شخص غریز بعمل آید بهر ملاحظه بود از مرکز اعلی قبول نفرمودند
لابد سکوت نمود تا اینکه آنشخص سفری گردید بعد از چندی

که معاودت نمودند بالنتیجه اتباعش نوعی باطناً از قایم مقام رنجیده
خاطر و ملول بودند همینکه در تبریز غله قدری کم و نان اندکی گران
گردید بهانه بدست آمد حضرات مفسدین میان رجاله
و عوام شهرت دادند که قایم مقام میتواند بزور حکومت
نان را ارزان و فراوان نماید و حال آنکه قایم مقام
قادر باین مطلب و مرام نبود پس عوام مجتمعاً خانه ایشان
آمده ارزانی و فراوانی نان را باصرار از ایشان
درخواست نمودند بالاخره او را باصرار واداشتند
که خود بدربخانه رفته از حضرت اقدس والا چاره جوئی
برای ارزانی و فراوانی نماید و این فرقه عوام و گروه
کالانعام سابقاً در این بلده ببعضی عادات شوم مسبوق بودند
چنانکه نظیر این قضیه در اینولا در عهد پیشکاری مرحوم میرزا صادق

قایم مقام معروفست و بعد از او در عهد پیشکاری مرحوم
مغفور میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان نیز معهود با اینکه
هر دو از خانواده بزرگ و معتبر و اشخاص جلیل القدر و منزله
خوشخوی و خوش سلوک بودند و هیچیک از ایشان را در باب
گرانی نان تقصیری نبود ولی با همه حسن معاشرت و خوش رفتاری
ایشان بعض ارباب غرض برای اجرای اغراض خود
بتحریک بعض بزرگان و غوغای عوام کالانعام کار را
بانجا رسانند که البته شنیده اید و تمام اغراض محرکین
توهین ایشان بود نه گرانی و ارزانی نان و هوا و هوس
ایشان نهب و غارت بود نه حصول امنیت و رفاهیت
و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام
جهان را چنین است رسم و نهاد   همیشه بکور و غمین زشت شاد

با اینکه مرحوم میرزا عبد الرحیم خان قایم مقام همه جا به بیداری
و هوشیاری و حسن رفتار معروف بود چنانکه اشخاصی
که در ماموریتهای خارجه او را دیده بودند مواظبت او را
در حفظ شئونات دین و دولت همیشه تمجید و تحسین مینمودند
و حالا نیز از آن اشخاص جمعی حیات دارند همیشه ذکر
خیر او را مینمایند
طریقت بجز خدمت خلق نیست   به تسبیح و سجاده و دلق نیست
ولی بعض اشخاص که غرض شخصی با این خانواده داشت
و از شمول انواع مراحم مخصوصه ملوکانه درباره اینخانواده
باطنا همیشه بد دل و منزجر بود که وجود ما ها را مانع استقلال
ریاست خود میدانست لهذا با بعض روسا بتدابیر
خفیه عوام را بانتقام آوردند که با جمعیت دار و حام نعبة

بدربخانه ایشان آمده اصرار در استعلاج ارزانی نان کردند
گرانی و ارزانی نیز که تحت قدرت و اختیار قایم مقام نبود
بحضرات جواب داد ایشان خواهش کردند لامحاله
خود بنفسه عرایض ایشان را بحضور حضرت اقدس والا
برساند لهذا قایم مقام بعد از سوال و جواب زیاد
باعوام با جمعی نوکر و عمله خود بدربخانه رفتند ولی اینها از آنجا
متفرق نشده بهانه انتظار جواب در حیاط بیرونی و باغچه
ایشان ایستادگی کردند کم کم جمعیت از دزد و دغل و تماشاچی
افزود و اغلب نوکرهای قایم مقام نیز همراه خودش
بدربخانه رفته بودند چند نفر معدود فراش و سرایدار و دو
سه نفر قراول آنجا مانده بود چون میان آن جمعیت و ازدحام
در اینچند روزه از شهر و اطراف جمعی دزد و دغل

نیز

نیز بطمع اغتشاش و تحصیل غارت از هر طرف دور آنها
جمع شده منتظر وقت بودند که رشته نظم و امنیت هر وقت
گسسته گردد ایشان بمقاصد خود فایز شوند آدمهای
متحرک قوی نیز دقیقه از تشویق ایشان ببعض اقدامات
غفلت نداشت یارب بعید لبنیان چون بگذرد که امروز
لهذا آن اشخاص که خانه قایم مقام جمع شده بودند
تا عرصه را خالی و خانه را بیصاحب و بیمانع دیدند دست
بغارت زدند از فرش و ظروف و اسباب
آنچه توانستند بردند حتی در سر مال با همدیگر نزاع و غوغا کرده
در آن میانه یکی زخمدار و یکی کشته شد

این جهان بر مثال مردار است	کرگسان گرد وی هزار هزار
این مر او را همی زند مخلب	او مر این را همی زند منقار

مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام طاب
ثراه وجعل الجنة مثواه که همسایهٔ شخص بغرض غیوری بودند
در این بین از مسجد با جمع قلیلی از بستگان خود بخانه اش
میآمد نزدیک رسیده آن جمعیت و وضع نهب وغارت
معاینه دید که اجامر و اوباش با عجله و شتاب
اسباب مرد عزیز را بی سؤال وجواب میبرند آنمرحوم
دیگر طاقت نیاورده با عصای دستی خود چند نفر را زده
و آدمهایش نیز از هر طرف رسیده بعوام بیچیدگی کرده
بنوعی جماعت را متفرق نموده وگذاشتند که دیگر بجا نه
خلوت و اندرون داخل شوند شنیدم آنمرحوم گفته بود
من در آنموقع سکوت وتحمل را شرعا حرام دیده خود را
محض اداء تکلیف شرعی بآنمعرکه انداختم ولی عجب است

سایرین همه تماشا کردند

رفته رفته از عزیزان شد تهی این خاکدان	یکتن از آیندگان نگرفت جای رفتگان
عالم از اهل محبت یک قلم خالی شده	زان همایون طائران مانده تهی این آشیان
ما در این ده روزه عمر از زندگی سیر آمدیم	خضر چون تن داده حیرانم بجسم جاودان
مستی و غفلت شعور از خلق صاحب برده است	تا که پیش از مرگ برخیزد ازین خواب گران

بعض مسلمانان دیگر نیز بهر غرضی که داشتند بلافاصله عوام را
تحریک کردند جنازه مرده را که رفقای خود در سر مال تجارت
او را کشته بودند بالای تخته گذاشته بتوتنو لکری وبخانه بعض
آقایان بردند از آنجاها بدربخانه بردند و همه جا گفتند که کسان
قایم مقام ایرا زده کشته و حال آنکه خدا میداند محض افترا بود
از کسان قایم مقام چند نفر معدودی اگر حاضر بودند نظر بتاکید
و سفارش خودش آنها هرگز جنبشی نکردند و دست بکسی نزدند

عجب این است یکی از معاروف علماء شهر که توی جمعیت
حیران و نگران ایستاده تماشا میکرد و بعد از غرضانه گفته بود که من
دیدم این مُرده را خود اجماعت در سر مال خارجی که با هم دیگر
نزاع میکردند گشتند دخلی با آدمهای قایم مقام ندارد شخص مغرض
مغروری تا این حرف را از زبان او شنیده حکم بزدن آن
مُلای بیگناه کرد عوام با دهجوم آورده صدمه ها زدند حتی
نزدیک بمردن شده بیهوش افتاده بعض صُلحا لقبی او را
از دست آنها گرفته بکناری کشیده مالش نموده شربت دادند
تا بخانه اش بردند بعد محرکین با ینها اکتفا کرده جمعی از کسبه را
همراه خودشان برداشته بحضور والا برده بحضرت اقدس والا
از قول ایشان بعض مطالب القا کردند که سوای چند نفر معدود
کسی از آن صحبتها اطلاعی نداشت بعض حرفها از قول

عوام که حرف خودش بود و بد و آنکسی مطلع نبود او چه خواهد
گفت بلکه در وغش را در بیاورند ولی نتیجه انما النجوی بعد برای
مردم مکشوف گردید بعد ازین اتفاقات قایم مقام و سایر
اقوام آسایش عمومی و صلاح خود و صاحبکار را در استعفا از
خدمات دیده بالمرّه خودشان را از کار کنار کشیدند و بزبان
حال خود گفتند

دو قرص نان اگر از گندم است اگر از جو — دو تای جامه اگر کهنه است اگر از نو
بچهار گوشه دیوار خود بخاطر جمع — که کس نگوید از اینجا بخیز و آنجا رو
هزار بار نکوتر بنزد ابن یمین — ز فر مملکت کیقباد و کیخسرو

اینجانب نیز با بعض بستگان و حضرات همانوقتها بمفاد
آیهٔ مبارکه رَبَّنا اَخْرِجْنا مِنْ هٰذِهِ الْقَرْیَةِ الظّالِمِ اَهْلُها
یکی از دهات نزدیک شهر روانه شدیم تا چندی بحال خود

بوده روی بعض منافقان را نه چنیم و همه روزه از علما و امرا
واقفان شهر برای احوالپرسی و اظهار محبّت آنجا میامدند
کنارگیری و اعتزال مارا تحسین و مخالفین و مفسدین را نفرین
میکردند و نعم ما قال

غم خورم و نان غم فزایان هرگز ... می نخورم زانکه من حکیم زمانم
ورنه حکیم شنیده ام ز حکیمان ... پند همان پند هاست در دل و جانم
سایهٔ بید و کنار مرز و لب جوی ... جویم و بر دولت آستین بفشانم

و برای اینکه بمردمان بیگناه صدمه و اذیتی نرسد خود مرحوم
قایم مقام بصدارت عظمی و اولیاء دولت مخصوصاً ذریعه
نوشته استدعا کردند برای اخذ و استرداد اموال و مواخذه
اینحرکت جهال بکسی پاپی نشوند و ماموری نفرستند و همه را
بخدا واگذاشتند و ان اخذه الیم شدید گفتند بعد از چندروز

دیگر اعلیحضرت همایونی که آنوقت هنوز ولیعهد بودند بموجب
دستخط با مرحمت همه حضرات را بشهر خواستند ولی ایشان
عریضه استعفا از خدمات دیوانی عرض کردند و از معاودت
بشهر بعض عذرها آوردند چندروزی نگذشت که باز مجدداً
مصحوب حضرت اشرف والا امین الدوله دام اقباله
که حالا اتابک اعظم‌اند با کمال میل و مرحمت دستخطی موکداً
فرستادند حضرات را بشهر خواستند لابد همگی بشهر آمدند
ولی چون اینها صلاح دنیا و آخرت خود را در کناری از کار
دیوان دیده بودند استدعای عاجزانه کردند که ایشان را
دیگر دخیل کار دیوان نفرمایند و بعد از سه روز اقامت شهر
مرحوم مغفور میرزا فضل الله خان وکیل الملک اخوی باستان
مقدس رضوی و فرزندی حاجی ناصر السلطنه بتعاقب

عالیات مشرف شدند

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا	زاین هردو نام ماند چو سیمرغ و کیمیا
شد راستی خیانت و شد زیرکی سفه	شد دوستی عداوت و شد مردمی جفا
اندر حضر نباشد آزاده را خطر	و اندر حجر نباشد یاقوت را بها

بعد از چندی اعلیحضرت همیونی که آنوقت هنوز ولیعهد بودند بصرافت طبع دستخطی با کمال عطوفت بداعی نوشتند که در احضار اخوی و فرزندی ارکاب مبارک خود تاکید و اصرار فرمودند

لهذا هر دو از روضات مقدسه مرخصی یافته معاودت بوطن نمودند حکومت اردبیل و مشکین را بوکیل الملک واگذار فرمودند او با تصویب حرکت کرده هر دو محال را در اندک مدتی در کمال نظم و آسودگی نگاه داشت

مرحوم قایم مقام بعد از این واقعه قلباً منزجر شد جزئی نقاهت هم داشت به تجویز اطبا بعد از چند روز بعزم تغییر آب و هوا با مرحوم میرزا جواد خان مستشار الدوله کارگذار سابق خارجه ببعض دهات رفتند آن مرحوم در یکی از کاغذجات خود این فرد را نوشته بود

از آن تنهائی و ملک غریبی شد هوس ما را — که روزی چند نشناسیم ما کس را و کس ما را

عجب است قریب یکسال با این وقایع مانده اعلیحضرت همیونی خواب غریبی که حاکی از این حکایت ما بود دیده نقل فرمودند باستدعای حاجی ناصر السلطنه اتفاقاً همان خواب را بدستخط مبارک نوشته بودند که حالا هم هست در این بین یکی از معتبرین علما و معارف آقایان وفات کرد چندی نگذشت که واقعه مرحوم مغفور شاه شهید اتفاق افتاد در حالتیکه

از هر طرف اسباب مسرت و تهنیت برای جشن
قرن سلطنت فراهم آورده بودند از قضا آن اوضاع
مبدل بتعزیت گشته در آنوقت عوام و خواص از وفات
آن شهریار عادل دیندار چنان ملول و پریشان شدند
و سوگواریها نمودند که چشم روزگار نظیر او را ندیده حتی گریه را
فراموش کردند تا اینکه بتایید ایزد متعال اسباب
تاجداری و سلطنت این شاهنشاه پاک نهاد خوش
اقبال بخوبی و خوشی فراهم آمده لوا از حرکت موکب
همیونی بمقر خلافت عظمی در اندک زمانی بمراقبت شاهزاده
اکرم عین الدوله اتابک اعظم دام اجلاله و حسن کفایت
ایشان بطور اکمل بزودی جابجا گردید و وکیل الملک نیز با خبر
از انحکایت از مغان باردبیل مراجعت میکرد در حالتیکه

ایلات از مغان مرخص شده هر طایفه بسمتی میرفتند
در این بین آوازه وفات شاه شهید آنجاها شهرت کرده
بافواه عوام افتاد ولی بحمد الله از این شهرت خللی بنظم
حکومت نرسید بعد از آنکه معزی الیه وارد اردبیل
گردید ملکرا فا مرضی خواست که برکاب مبارک
ملحق شود آمدن او و تخلیه سرحد را در آنموقع مناسب
ندیدند لابد آنجا اقامت کرد و بحمد الله تعالی تا ورود
اردو بطهران معزی الیه نظم سرحد را بخوبی نگاهداشت
که حادثه روی نداد اهالی اردبیل و مشکین و طوائف
آنجا با اینخانواده از عهد حکومت مرحوم مغفور میرزا
اسدالله خان ناظم الدوله نوعی سابقه بلدیت و محبت
داشتند که آنمرحوم در زمان حیات مرحوم شاه شهید

و ایام حکومت خود بحسن سلوک و خوش رفتاری و انتظام امر
ایلات الصفحات ایشان را راضی و آسوده کرده بود
جناب وکیل الملک نیز که مأمور شد عموم اهالی بخشنودی
و رضا او را پذیرائی نمودند تا زمان جلوس همیونی و دخول
موکب مسعود بدار الخلافه مرحوم وکیل الملک تمام آن سرحد
و حوالی را بنظم شایسته نگاهداشت

قایم مقام و فرزندی حاجی میرزا نصر الله خان ناصر السلطنه
و جناب حاجی میرزا فتح الله خان سعید السلطنه برادر او
حسب الامر در التزام موکب همیونی در رکاب مبارک
بدار الخلافه روانه گردیدند و آنوقت حکومت طهران با مرحوم
مغفور میرزا اسد الله خان ناظم الدوله بود که بر حسب امر همیونی
سابقاً از تبریز با اهل و عیال بطهران رفته آنجا اقامت داشت

اعلیحضرت اقدس همیونی پس از ورود دار الخلافه و جلوس
در پای تخت و استقرار کارها بجهة اهمیت حکومت
سمت شیراز امر حکومت الصفحات را استقلالاً بمرحوم
ناظم الدوله محول و واگذار فرمودند جناب حاجی سعید السلطنه
نیز بسمت نیابت حکومت مأمور و یکی دو ماه قبل از ورود
ایشان بشیراز رسیده مشغول نظم المملکت گردید تا اینکه خود
مرحوم ناظم الدوله با اهل و عیال باتفاق فرزندی
میرزا اسمعیل خان اعزاز السلطنه که داماد ایشان بود روانه
شیراز گردیدند و در اندک زمانی بامر الصفحات چنان
نظم دادند که مکرر بوسیله اشخاص بیغرض مراتب خشنودی
و آسایش اهالی الصفحات کاملا بعرض همیونی رسید و موجب
رضامندی خاطر و مایه مزید مراحم همیونی گردید بعد از مدتی

اقامت آنصفحات اعزاز السلطنه ناخوشش بستری شد
حضرات مدتی بمعالجهٔ او مشغول شدند معالجات ثمری
نبخشید پس آنمرحوم در سن سی سالگی در شیراز وفات
کرد و جوانمرگ شد در حالتیکه دو طفل صغیر و عیالش
نیز آنجا حضور داشت ناظم الدوله بواسطهٔ کثرت علاقهٔ
قلبی که بآنمرحوم داشت ازین قضیه بی نهایت پریشان
حال گردید که آنمرحوم بعد از تحصیل علوم چند در معاونتخانهای داخله
و خارجه سالها در سفارت پطربورغ و سفارت کبرای
اسلامبول بسمت نیابت اول با کمال کفایت
خدمتها کرده در ازاء خدمت برحسب لیاقت دارای
نشانهای عمده داخله و خارجه گشته در خط نستعلیق و شکسته
خوشنویس و استاد بود و عربی را خوب و فصیح مینوشت

ابا

زبان فرانسه و روس و آلمانرا بیحاجت ترجمان با اهل
لسان مکالمه میکرد و مینوشت پس از وفات آنمرحوم
ناظم الدوله خیلی متأثر و پریشان شد و بواسطه از اقامت
آن مرز و بوم بی میل و بیرغبت گردید وفات آنمرحوم در
غربت بمنهم خیلی اثر کرد

پس از مرگ جوانان گل مماناد پس از گل در چمن بلبل مخواناد

بعد ازین قضیه ناظم الدوله مرحوم باصرار از حکومت
و اقامت آنطرفها استعفا نموده بعد از تحصیل اجازه معاودت
بطهران نمودند اعلیحضرت اقدس شاهانه بر مراحم قلبی
درباره ایشان افزوده حکومت طهران را مستقلاً بایشان
مرحمت فرمودند و بعد از چندی وزارت تجارت را
نیز علاوه بر شئونات او نمودند و او مادام الحیوة این

دو رشته را بخوبی و خوشی منظم داشت تا مزاجش
علیل و پس از مدتی معالجه و یأس اطبا، حسب الامر
برای معالجه بخارجه روانه گردید اطباء خارجه بعض معالجات
کردند ولی سودی نداد و علیلی مزاج رفع نشد چون خود
مائل باقامت طویل فرنگستان نبود و نمیخواست
در ممالک خارجه بسوء القضا گرفتار شود با عجلهٔ تمام باز
معاودت بطهران نمود و در آنجا وفات کرده جنازه اش را
برحسب وصیت در دار العباده قم و جوار حضرت
معصومه ع در مقبرهٔ مخصوصه که سابق برای مرحوم اعزاز السلطنه
بنا شده بود دفن کردند و پس از وفات او عمل وزارت
تجارت از جانب همایونی بمرحوم قایم مقام محول گردید چنانکه
وزارت وظایف و اوقاف نیز با ایشان بود انها را

که نوشتم جمله معترضه بود رجوع کنیم به تتمه اصل مطلب پس از آنکه
ناظم الدوله از شیراز مراجعت کرد بحضور همایونی شرفیاب و مورد
مراحم ملوکانه گردید حکومت طهران و وزارت تجارت
نیز باو مرحمت شد و او این هر دو شغل عمده را بخوبی اداره
نمود بجهت مزید میل و مرحمت ملوکانه در حق ایشان
و ظهور الطاف مخصوصه اولیاء دولت قاهره بفرد فرد
اینخانواده باز رشک بخل و حسد بعض اشخاص خودخواه
از طهران و تبریز و دور و نزدیک بحرکت آمده بعض شیاطین
انس نیز در خفیه بنای افساد و تفتین گذاشتند چندی
نان گران شد در نظر عوام کالانعام ماها را محتکر گندم
جلوه دادند و حال آنکه در آنموقع خدا شاهد است چنانچه
بعد همه مطلع شدند در تمام خانهای ما یکمن گندم موجود نبود

در حالتیکه عوام با جمعیت و ازدحام بمقام سید حمزه
جمع شده از مرحوم امیر نظام شاکی و طالب ارزانی
و کثرت نان بودند و مکرر باین مضامین اعلانها نوشته بشهر
پراکنده و بقونسولخانهها چسبانده فقط از امیر نظام
اسم برده بودند از دیگری اسمی نبود حضرات ارباب
غرض چاره خلاصی امیر نظام و مشغولیت خاطر عوام و اجرای
غرض شخصی خود را که با ماها داشتند در این دیدند نانوایان را
در نظر عوام قادر و قوی بانجام مرام قرار دهند چاره در رفع اشکال
این مشکل لاینحل را از این محل بخواهند پس با نیو سیار و بهانه
آتش و شعله سوزان افروخته چند روزه را که برای خانه امیر نظام بود
بدکانهای نانوایان کشانیدند تا مردم باین مشغولیت از
انصراف بعضی و امیر آسوده بماند و این هم خباثت در باب
الخائن خائف باقدام هر حرکت نکنند لر

سر فتنه دارد دگر روزگار	من و مستی و فتنه چشم یار
همی مانم از دور گردون شگفت	ولی منیت در وی مجال گرفت
فریب جهان قصه روشن است	ببین تا چه زاید شب آبستن است
همان مرحل است این بیابان دور	که گم شد در او لشکر سلم و تور
همان منزل است اینجهان خراب	که دیده است ایوان افراسیاب
چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج	که یکجو نیرزد سرای سپنج

چون مفسدین بدآیین قبل از وقت با امیر نظام بعض تدبیرات
محرمانه کرده بودند امیر نیز بصوابدید ایشان برای محافظت
دوره خود از این بلای ناگهان تمکین بحرف بداندیشان
کرده تا اینکه حضرات بعض اجزاء کار را از بگلربیگی
شهر و غیره که در این چند روز اقامت ایشان در سید
حمزه از مطالب ایشان باخبر دا زخیالات فاسده دیگران

فی الجمله متنفر شده از ورود کار خبردار بودند آنها را ببهانه
از نظر صاحبکار انداخته عوض آنها اجزاء تازهٔ نابلد
قرار دادند و با ایشان نیز آنقدر مهلت و مجال ندادند که
از سوء تدبیر مفسد خبردار بوده سوار کار باشند و در فکر
علاج شوند

یارب بعندلیبان چون بگذرد که مرغی	افتاده طرح الفت گلچین و باغبان را

پس بهتر تدبیر بود با عجلهٔ تمام آن جمعیت و ازدحام را بسمت
خانهای ما رسپار کردند و باطناً از گرفتاری ما ماو آسوده
باذن امیر و دیوانیان ارباب غرض حظها کردند

رباعی

اغیار بروز کار حیرانی ما	دلشاد شدند از پریشانی ما
غم نیست اگرچه ما پریشان گشتیم	جمعی شده شاد از پریشانی ما

پس عوام با این مشغولیت و تماشا از مصرف تعرض
و تهاجم بخانه امیر و غیره افتادند و قبل از حرکت ایشان
باندک فاصله که جمعی از علما و سادات و معارف
شهر خانهٔ ما جمع شده صحبت از اسکات اشرار و دفع مفسد
و چاره جوئی گرانی نان میکردند در این بین بعض مفسدین
مطلب را برگزد و با میر نظام نوع دیگر خبر داده بود
از امیر نظام رقعه رسید که بودن جمعیت در آنجا اسباب
بدگمانی و نگرانی جمع متمکنین مقام سید حسیره خوب مناسب است
شما عذر آنها را بخواهید تا ایشان از شما بدگمان نشوند
رقعه را دادم همه خواندند و من خود بطور خوشی عذر آن جمعیت
را خواستم همگی رفتند خیال دغالتی هم در اینکارها نداشتم
و در این بین مفسدین داخراً مطلب را جور دیگر بعوام القا

گرده ایشان را واداشتند که باجماع و اتفاق نزد من بیایند
تا از من نیز در ارزانی نان همراهی و موافقت بخواهند
و بعوام از جانب امیر نظام بعض اطمینانها دادند پس بلافاصله
جمعی زن و مرد جوان و پیر داخل حیاط شدند آنها که وارد شدند
گفتم جمعیت در کنار باشد اگر مطلبی با من دارند بی جنجال و بی
ازدحام سه چهار نفر زبان فهم بیاید بفهمم چه میگویند
ولی چند نفری چون معلّم بود بیرون نرفتند ایستادگی کردند
لابد کسان من حضرات را با اجبار و اصرار از حیاط بیرون
کرده در را بروی آنها ببستند اینفقره برای آنها نوعی تولید
رنجش و لجاجت کرد در این بین توی کوچه نفس بعض
مفسدین نیز برجالت رسیده و آنها را وادار بایستادگی و اصرار
در گشادن در نمودند بجهت ایستادگی جمعیت از هر طرف

۷۱

تماشاچی و مردمان غیر معروف نیز هم در خانه جمع شدند

دل دشمن بفکر کشتن ماست	دل مظلوم ما بفکر خداست
او در این فکر تا بما چه کند	ما در این فکر تا خدا چه کند

اندکی نگذشت که پیاپی صدای تفنگ و طپانچه از بیرون
آمد سه چهار نفر از سادات نیز حاضر بودند آنها که صدای تفنگ را
از خارج شنیدند برای احتیاط و ترسانیدن چشم اشرار
چند تیر تفنگ بهوا بالای پشت بام خودمان خالی کردند
و من باو نیز هرگز راضی نبودم همینکه محرکین صدای تفنگ را
از خارج شنیدند باشخاصی که در بیرون بودند القاء شبهه
کردند و گفتند که کسان فلانی چند نفر را از این جماعت
توی حیاط کشتند و بدربخانه هم چند نفر عوامی فرستادند
بحضور حضرت والا این قسمها خبر دادند پس از این تهمت

و شهرت تمام آنها که بیرون بودند بشبهه افتاده از بستگان
خود نگران ماندند که آیا کشته و مرده کیست و کجائی است حتی
تماشاچیها نیز برای اطلاع و رفع این نگرانی در دو درخانه ایستادگی
نمودند و حال آنکه بعد در تمام شهر معلوم شد که یک نفر را
هم کسان داعی نکشته و با احدی صدمه نزده بودند ولی
در آنموقع بازکردن در خانه با آنهمه ازدحام الواط و عوام
دو درخانه چون مصلحت و جای اطمینان نبود با آنجهه کسان حقیر
در را باز نکردند حتی خود امیرنظام با کلیه سر سلسله آقایان
ولایت هم در آمده اصرار در گشادن در کردند چون عوام
کنار نرفتند و اعتنا بحرف آنها نمیکردند کسان داعی در را
باز نکردند و ایشان با کمال رنجیدگی و کج خلقی و ملالت
از درخانه ما برگشتند بلی مهر ابناء زمان مانند قرب بعض

مقربان

مقربان در بار سلطان و ارادت حامیان باشد خرم کسیکه بهم
وقعی بمهر و کین اهل روزگار نگذارد و عالم و عالمیان را چون
نقش بر آب و نمونه موج سراب و خیال و خواب
پندارد حقیر وضع ابناء زمان را بارها سنجیده و دیده
اگر شاهد بخت کسی روی نماید انیز دم دنیا بصور مختلفه باو
می چسبند در آشنائی و زمان تملق میکشایند کفر او را
تأویل صحیح مینمایند و قبایح او را محسنات قرار میدهند
غلام سیاه و صاحب مال و جاه را سعید و مبارک مینامند
و اگر شاهد بخت برگردد انیز دم دنیا دار جملگی از او کناره جویند
حسنات او را سیئات میشمارند و در هر کار با و زبان اعتراض
میکشایند و اگر حزم و احتیاطی از او ببینند بوالهوس و جبن حمل
مینمایند امیرنظام در سفر اول با حقیر بلکه با همه خانواده کمال محبت

داشت سفر دویم که آمد او را بعض مفسدین معلوم یا مجهولی
از ما ما بد دل کرده با وجود این من بملاحظه بعض خوبیها که در سفر
اوّل از مرحوم امیر نظام دیده ام او را احلال کرده ام
خداوند از تقصیراتش بگذرد که او خود قلباً هرگز راضی باین
اتفاقات نمیشد او را بعض خیرخواهان باغراض ناچار نمودند
و تماشا نمودند بهرحال این فقیر در تمام واقعات توکّل
بخدا نموده از احدی هم منّتی نکشیدم و استمدادی نکردم
رضاً بقضاء الله و تسلیماً لأمره گفته صبر نمودم و عمدهٔ اتّکالم
بآیهٔ شریفه بود که همانروز بعد از استمداد از اولیاء کرام از کلام
مجید متوسّل و متفأل شدم این آیه شریفه در سر صفحه آمد
فاستجبناله و نجّیناه من الغم و کذلک ننجی المؤمنین
بعد از خواندن این آیه فوق العاده قوّت قلبی و اطمینان

خاطر حاصل کردم و بحمدالله در این روز دوره دور از تابستان
با همه اصرار مفسدین که از اوّل روز تا غروب دور خانه را
گرفته هر کس بهانه و خیالی اصرار تمام در کشادن در داشتند
هرگز بآرزوی خود نرسیدند و هرچه زور زدند رخنه بمجموره
معموره پیدا نکردند و از بعض علما و سادات و رفقا مکتوباً
سفارشات رسید که فردا را بجمعیّت بیایید و بهر قسم ممکن است
شرّ عوام را از ما رفع کنند و من با اینگونه فراهم آمدن اسباب
شرّ و فساد و تحریکات ارباب غرض و عناد دیدم اگر
فردای آنروز را نیز اینجا بمانم مفسدهٔ عظیمی و مخمصهٔ بزرگی ممکن است
فراهم آید و من بعد در تواریخ بنویسند وجود ما بود مرا باعث
بدانند لهذا بذکر ربّ اخرجنی من هذه القریة الظالم اهلها
مشغول و برای حفظ سلامت کلیه و اسکات فساد از همه خیالات

و حالات وطن صرف نظر کرده بتوسط مرحوم مغفور آقای

ثقة الاسلام طاب ثراه شبانه اجازه از بندگان

حضرت اقدس اشرف امجد والا حاصل کرده بعزیمت

قم از تبریز حرکت نموده خانه و اثاث البیت را که در

نظرم هرگز وقعی نداشت همانطورها بامید حکومت بصاحب

گذاشته باتفاق اهل و عیال و بعض کسان خود عازم گردیدم

ای نظامی زگلشنی بگریز — که گلش نازکست و خارش تیز

قال تعالی والذین هاجروا من بعد ما ظلموا لنبوئنهم فی الدنیا

حسنة و لاجر الآخرة اکبر الآیه

فردای آن در غیاب داعی چون عوام و اشرار خانه‌ها

را بیصاحب دیده بعضی مفسدین بسبدین هم مجال یافته

برای اینکه اهل ولایت را بدخواه قلم دهند و تقصیر را

از ذمهٔ خودشان بردارند مجدداً عوام و اشرار و الواط را

تحریک نموده و همان اجزاء و عمله بیمروت زبان

حکومت را بو اهمه انداخته برای اسکات عوام ساکت

کردند تا شد آنچه نشدنی بود

رباعی

آوخ که علاج درد پنهانی ما — افسوس که چارهٔ پریشانی ما

بر عهده جمعی است که بنیاد آن شده‌اند — آبادی خویش در پریشانی ما

تا اینکه این و آن بیحاجب و دربان اسباب و اثاث

البیت چندین خانه را تالان نموده از طریف و تلید

هر چه بود بغارت بردند و این وقوعات عجب نیست

خدا هم حیله زد چنان تلافی نمود که هرگز بگمان کسی نمیرسید

چنانچه چندی طول نکشید که محرکین و مفسدین بعضی مردند و از

میان رفتند و در ماهیشان نتیجه ماند و هر کس هر چه برده بود صدمه کشیده و خیری از او ندیده حتی بعضی از گرسنگی جلای وطن نموده و بروی عیال و اطفال خود حسرت ماند و بعضی بتقصیرات دیگر از ولایت تبعید گردید اجمالاً امر تکمین مجازات خداوندی را در اندک زمانی واضح دیدند چنانکه میان مردم اینولا حالا ما معروفست که از این مال بهر خانه رسید بمرور وضع آنخانه چگونه مختل شد

چنین گفت دانای آموزگار مکن بد که بد بینی از روزگار

و هر کس دخیل این فتنه و شرارت شده بود در رفته رفته تمام و بدنام و نادم و پشیمان و مستاصل و پریشان شدند با اینکه هرگز کسی از ما ما نفرین و دعای بدی در حق کسی نکرده بودیم حتی بحضور اقدس همیونی خلد الله ملکه و سلطانه و باولیای دولت

قاهره نیز هیچیک از ما ما در اینجا بها از احدی شکایت نکرده اسمی نبرده بودیم

عن علی علیه السلام العقل التجرّع للغصّة و مداهنة الأعداء

جهان آن به که دانا تلخ گیرد که شیرین زندگانی تلخ میرد
منه دل بر جهان کاین مرد نا کس جوانمردی نخواهد کرد با کس
کفی گل در همه روی زمین نیست که در وی خون چندین آدمی نیست

ولی هر کس دخیل و باعث بود در اندک زمانی من جانب الله بشآمت اعمال خودشان گرفتار گردیدند و ما الله بغافل عمّا یعمل الظالمون

مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنه کار صعبیست مبادا که خطائی بکنیم
سایهٔ طائر کم حوصله کاری نکند طلب سایهٔ میمون همائی بکنیم

بعد از حرکت ما ما از شهر حضرت اشرف اقدس والا

ولیعهد دامت ولایته الکبری محض عطوفت و مرحمت اول
بواسطه جناب عدل السلطنه صندوقدار سرکاری در کمال التفات
و اعتذار و دلتنگی از حرکات اشرار دستخط باعنایت
مرقوم فرموده بودند جناب عدل السلطنه در دو فرسخی
رسانیده زبانی نیز مراسم والا را ابلاغ نمود و دستخط التفات
دیگر بواسطه جناب بنان السلطنه مرقوم و روانه داشته بودند
که جناب معزی الیه در حوالی میانج رسانیدند آنگونه الطاف
مراسم ایشان و تقریرات زبانی بیغرضانه جنابان
عدل و بنان که هر دو وجود عزیز و محترم و صادق و دیندار
و از سلسله جلیله سادات عالیه درجاتند خیلی مؤثر افتاده
باعث دعاگوئی و ترضیه خاطر گردید در هر حال
خداوند خود بفقرا رحم فرموده و از تقصیرات ضعفا بگذرد

که بشهادت مردمان سالم و بیغرض از اهل ولایت و دیگران
که علاقه در آذربایجان داشتند تقصیری از ماها جز خوبی و دستگیری نبوده
و حسن رفتار با عموم خلیقه خاصه با اهل ولایت وضع دیگر از آن
معهود نبود و باین جهت در این مدت مدید هر کس از شاهزادگان
و امراء و وزراء باین مملکت کارگذار و پیشکار آمده اند
باین خانواده با کمال محبت و احترام راه رفته و از وضع
سلوک و رفتار و مردم داری این سلسله رضامندیها
داشته اند هنوز خطوط و آثار اغلبی بیادگار هست مانند مرحوم
رکن الدوله اردشیر میرزا و بعد از او مرحوم معز الدوله بهرام میرزا
و عزیز خان سردار کل که تاریخ مأموریت ایشان با آذربایجان
همانوقتها (یصلح خراب الملک معز بعزیز) بنظرم آمده بود
و مانند مرحوم شاهزاده نصرة الدوله فرمانفرما فیروز میرزا و مرحوم

میرزا صادق قائم مقام و میرزا فتحعلی خان صاحبدیوان
و میرزا احمد خان مشیر السلطنه* و مرحوم میرزا رضای صدیق الدوله
و مرحوم شاهزاده طهماسب میرزای مؤید الدوله و مرحوم
میرزا حسینخان سپهسالار اعظم و مرحوم علاء الدوله امیر نظام
همه اینها در زمان مأموریت خودشان با اینخانواده خاصه
با فقیر بکمال میل و محبت و احترام راه رفته اند و اینخانواده در
عهد مأموریت هم ایشان آنچه توانسته اند در حق مردم
خوبی کرده اند چنانکه جمعی بواسطه ایشان در عهود مختلفه
صاحب مقرری و مواجب بوده و دخیل کار و صاحب
اعتبار گردیده و بمقامات عالیه رسیده اند و از ایشان
بجز رعایت و کارگذاری فقرا و ضعفا و ارباب حوائج
وضع دیگر معهود نبوده و آزار و اذیت باحدی مسموع نشده

* وزیر داخله و ... شرف ... حضرت ... مخصوص ... اعظم ... شاهزاده ... السلطنه ... شوکت ... شمشیر مخصوص ... بدست خود ... وارد ... بعد از ... اجداد ... جمعی ... و بحمد الله تعالی تا حال ... ده سال ... معلوم ... این هنوز ... [illegible]

حق

حتی درباره آنهاکه بحقوق و بد کردند چه خوبیها کرده بودند
اتق شر من احسنت الیه حتی مفسدین هرچه خواستند
در این قضیه اتفاقیه نتوانستند بتهمتی و نسبتی ایشان را
متهم سازند و عذری در آن غایله برای اعمال خود پیدا
نمایند چنانچه تمام اهل ولایت مطلع ازین احوال و شاهد
انفعال هستند و اینکه در انروز غوغا چنان شهرت داده
و جلوه دادند کسان ما باهل شورش صدمه زده بعد از
تفرق جمعیت و تحقیق بهمه اهل ولایت و باهل دربخانه
و حضور مبارک والا معلوم و محقق گردید که شهرت دروغ
بوده از کسان ما صدمه جزئی هم باحدی وارد نشده بلکه
خود اهل شورش و غوغائی کوچه و عرض راه پنج و شش طلبه
و سید را که باراه خود میرفتند بخیال آنکه شاید ایشان بکوب

وامداد ما نا میآید با قمه و خنجر گشته بودند که تو انستند فحشی نمایند
در ورود تبریز با اینکه وقت ورود خود را معین نکرده
و با حدی خبر نداده بودم اهل ولایت بکمال همت و اعیان
آمده و پذیرائی بطور اکمل بعمل آوردند حتی بعضی بقریهٔ حاجی آقا
و بعضی ها باسمنج دو فرسخی شهر باکمال شوق و وجد باستقبال
آمده بودند صبحی که از باسمنج حرکت میکردم بین راه جمعی از
آقایان و اهل ولایت از هر طبقه با ازدحام و جمعیت تمام
باکمال خوشی و بشاشت تشریف آورده تجدید عهدی
نمودند و تا ورود شهر اتصالا از علماء اعلام و سادات کرام
و امراء و اعیان و طلاب مدارس و تجار و کسبه از هر صنف و طبقه
سواره و پیاده دسته دسته پیاپی باکمال میل آمده اظهار مسرت
مینمودند و روز ورود اصناف بازار نیز دکاکین خود را بسته

باکمال

باکمال شوق باستقبال آمده بودند و زن و مرد با ازدحام
تمام در معابر و پشت بامها از هر طرف بآواز بلند دعای
خیر و تبریک میگفتند حتی بعضی را دیدم که گریه میکردند

سه چار سفله که مشتی لئیم طبعانند	بجوا ستند ز هر سو مرا بی آزار
هزار تخم حیل کاشتند و بار نداد	ز همت شه دلدل سوار و آل تبار

چون این تفصیلات برملا بوده و محل انکار نیست بدانجهت
ثبت شد و چنانچه معروفست و اغلبی میدانند آثار میمنت
دوستی و مودت این سادات را از بدو دولت جاوید
آیت از اعلی و ادنی و بزرگ و کوچک در موارد مختلفه
جمعی تجربه کرده و دیده و ازموده اند علیوان انکار کرده هر کس
شک دارد باز تجربه کند

بخ اقبال که چون شاخ رز از باغ ببر	گرچه پژمرده شود بار قبول آرد بار

[illegible] ادام الله اقباله و اجلاله

دولت را با هنر از فلک مردانگی … زند آسیب ولیکن نکند زیر و زبر
گوشمالی دهد ایام ولیکن نکشم … تا هنر با خرد آمیخته گردد در بر
سخت بسیار ستاره است در این چرخ ولیک … پس سیه جرم نگردند مگر شمس و قمر

در کتاب انیس الأدباء تألیفی خود بعد از وقعه قایم مقامی که هنوز این وقعهٔ اخیره اتفاق نیفتاده بود بموجب آن خوابیکه آنوقتها دیده بودم در آن کتاب فصلی مشعر بعض فقرات اتفاقیه درج کرده هرکس بخواهد انجا رجوع کند و انحدیث نبوی را نیز درج نموده

نحن بنو عبد المطلب ما عادانا … کلبٌ الا و قد جرب ما عادانا

بیت الآخر

و این شعر را هم بمناسبتی … در آنجا نوشته که بعد اثرش معلوم شد

ذهب المبرّد و انقضت ایامه … ولیذهبن اثر المبرّد ثعلب

بر

بیت من الآداب اصبح نصفه … خرباً و باقی نصفه فسیخرب

و در این غائله قبل از وقوع و بعد از وقوع از صلحا و مردمان بیغرض بعض خوابها دیده بودند که غرابت دارد باید از زبان خودشان شنیده و تطبیق بگذشته و آینده کرده علائم صدق آنها را فهمید اتقوا من فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله و انچند فرد نیز بمناسبت خوابی در آنوقتها بنظر رسیده که در کتاب انیس الأدباء قبل از این وقایع ثبت گردیده

ای کاش در زمانه نشان از خزان نبود … طرف چمن ز لاله و گل بی نشان نبود
بلبل بشاخ گل که همی نغمها سرود … هرگز خموش بی گل و بی گلستان نبود
عمری بشوق وصل قوی بود حال من … جسم من از فراق چنین ناتوان نبود
آن سبزه و شکوفه و گل از فضای باغ … رفت آنچنان که گوئی در بوستان نبود
شد آشیانه دست رس ناکسان دهر … ای کاش در زمانه مرا آشیان نبود

مخفی نماند آنچه نوشتیم مجملی بود از مفصل برای اینکه مردم ملتفت
شوند که زنهار او را در همه حال باید خالص نمود تا عمل خیری اثر
بلکه مورث ضرر نگردد اینهمه تفضلات خداوندی شامل
حال گردید که اسباب حیرت دیگران شد و محقق گردید
که آنچه این خانواده در حق مردم بعمل آورده بودند همه خیر و اثر
صداقت بوده و آنچه بعض ارباب غرض از راه بخل
وحسد اسباب دیگر فراهم آورده بودند مایه شرمندگی است

زمانه سفله نواز است و دهر دون پرور — ستاره شعبده باز است چرخ خم دیگر
اگر نه شعبده باز است این چرا هر دم — هزار نقش برآرد خلاف یکدیگر
عدو اگر بتو بد گوید از کمال تو بود — که هست دشمن طاوس غیر خوبی پر
کمال عزت نقص آورد درست ببین — خمیده گردد شاخ شجر ز بار ثمر
ستاره گرچه فزون از شماره هست بچرخ — ولی کسوف و خسوف است خاص شمس و قمر

شکر خدا را در اندک زمانی اثر خیر و شر بهمه جهانیان معلوم گردید
و موافق همین حدیث شریف حضرت سید سجاد ع از بد کنندگان
حقی بذمه ما ها وارد آمد که میفرماید
ثم حقوق من جری لک علی یدیه مسائة بقول او فعل عن تعمد
او غیر تعمد   پس در این تفضلات غیبیه از آنها که بد کرده بودند
باید ممنون شد که عمل آنها باعث تفضل خدائی گردید این بود
که از ادعای شکایت و نفرین نکردیم و برای ادای این حق

رباعی

بسیار کسی که کرد دعوی وفا — با او بوفا زیستم از صدق و صفا
لیکن چو رسید وقت یاری کردن — پیدا نشد از جانب او غیر جفا

و مضمون اندیشه شریف عمده مایه تسلی خاطر گردید
از جناب رسول صلی الله علیه و آله منقول است

ما من شیئ یصیب المؤمن من تعب ولا نصب ولا اذی الا کفر الله به خطایاه وعن الکاظم علیه السلام من عاش فی الدنیا عیشا هنیا فلیتهم فی دینه فان البلاء اسرع الی المؤمن من السیل الی البصر پس همیشه باید متنبه شد و ذاکر بود نه غافل غیر شاکر

اعتزل ذکر الاغانی والغزل ‌‌ وقل الفصل وجانب من هزل
واتق الله فتقوی الله ما ‌‌ جاورت قلب امرئ الا وصل
کتب الموت علی الخلق فکم ‌‌ فل من جیش وافنی من دول
این نمرود وکنعان ومن ‌‌ ملک الارض وولی وعزل
این من سادوا وشادوا وبنوا ‌‌ هلک الکل ولم یغن القلل
این ارباب الحجی اهل النهی ‌‌ این اهل العلم والقوم الاول

سیعید الله کلاً منهم ‌‌ وسیجزی فاعلاً ما قد فعل

از حضرت رضا علیه السلام مروی است وقت رسیدن

بخراسان که جمال آنحضرت تعویذی است دعا کرد آنحضرت نوشت کن محبا لآل محمد وان کنت فاسقا ومحبا لمحبیهم وان کانوا فاسقین در حالتیکه ایشان در حق این قبیل محبین سادات این قسم بنویسند درباره محبین صلحا بطریق اولی توصیه و تاکید خواهند داشت

خنک کسی که دل از هرچه در جهان بگسست ‌‌ سپس بدوستی آل مصطفی پیوست
تو در الست همین عهد بسته بخدای ‌‌ بدین بکوش و وفا کن بعهد روز الست

مرحوم حاجی ملا باقر واعظ طهرانی در کتاب جنة النعیم تالیف خود مینویسد هر سیدیکه در هر زمان باشد تا روز قیامت فرزند آن بزرگوار است از آنکه ولد جزو والد است و هر قدر این جزو تنزل نماید از جزوئیت بیرون نمیرود و در ذیل آیه کریمه که در سوره زخرف است میفرماید وجعلوا له من عباده جزءا علی بن ابراهیم فرمود مراد از جزو ولد است که کفار از برای

خداییتعالی فرزند قرار دادند و سادات اجزاء رسولند
پس هر قدر فاصله شد بین پدر و فرزند از آبا و اجداد باز پدر
پدر است و پسر پسر چنانکه امام حسین علیه السلام در دعاء
عرفه عرض میکند یا الهی واله آبائی ابراهیم واسمعیل واسحق
ویعقوب ونیز در همان کتاب می نویسد جماعتی از
اصحاب مانند مرحوم شیخ مفید وابن ادریس را اعتقاد
آنست لفظ اولاد شامل ولاد اولاد تا انقراض عالم است
چنانکه خداوند فرمود یا بنی آدم ویا بنی اسرائیل که شامل جمیع
اولاد آدم وبنی اسرائیل است اجماع است بر حرمت
حلیله ولد ولد لقوله تعالی وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم
ولقوله یوصیکم الله فی اولادکم قال صلی الله علیه واله وسلم
کل حسب ونسب منقطع یوم القیمة الا حسبی ونسبی

تعجب از بعض اشخاص کردم که ادعای تدین ودوستداری
بنی فاطمه میکرد ولی شنیدم برای خوشش آمد امیر بعد از
این وقایع با امیر نظام یک مجلس خلوت کرده مشاوره نموده اند
چنانکه یکی از محارم امیر نظام بتفصیل نقل میکرد که این قسم صحبت
نموده بودند فلانیها حالا که بطهران رفتند البته شکایت
خواهند کرد وشما طرف خواهید بود خوبست اهل ولایت را
با ایشان طرف قرار بدهید وبگوئید با ایشان کینه وعداوت
داشتند وهمینطورها در روزنامهٔ تبریز نیز درج کنند روزنامه را
بطهران وسایر جاها بفرستید تا اولیای دولت وقوع این
قضیه را راجع باین فقرات بنمایند واگر چند نفر حمال وفعله دستی
بدر وپنجره نیز زده باشند برای اثبات این مطلب باید مانع نشد
وهمچنین بجا ومناسب است که چند نفر معتبر را از علماء ونوکر باب تبریز

[illegible]

هم بنویسانید که اهل ولایت با اینها به بودند اهل ولایت را
با اینها طرف قرار بدهید و چند نفری را هم از علما و سادات
و اهل دربخانه را بنویسید بطهران بخواهند تا ایشان در آنجا
بحضرات طرف باشند و گفت اگر عوام علاوه باسباب
خانه بدر و پنجره هم دست زنند مانع نباید شد امیر ازین صحبت
خشنود شد و بلا فاصله هم روز اینگونه اقدامات کرد و بعد از
تفرقه مجلس روزنامه نویس را خواسته مسوده در این
مضامین نوشته باو داد و در باب احضار چند نفر معلوم نیز
از طبقه علما و معارف و اعزه سادات و از اجزاء دربخانه
که در این اتفاقات دخیل کار بودند بدار الخلافه تلگراف نمودند
تا از طهران حکم احضار ایشان رسید و اینها بر حسب امر روانه
دار الخلافه شدند چون در تبریز امیر با اینها همیشه خوش روئی نشان

میداد ایشان چنان گمان نمودند بلکه یقین کردند که سبب احضار
ایشان شما بوده اید و حال آنکه شما هنوز بقم نرسیده بودید
بهر حال معجلاً اینها را از تبریز حرکت دادند آنشخص عزیز که اینها را
نقل کرد دیدم همه را از روی خبرت و بصیرت نقل میکند
آنکه فقره روزنامه بود در سفر مکه معظمه با رئیس آن روزنامه
که آنهم عزیمت حج داشت و شخص اصیل و نجیب بود و با
این خانواده دوست بود نه دشمن در اسلامبول که با او
ملاقات افتاد و این صحبتها بمیان آمد و همان اصل
مسوده خط امیر را نگاه داشته بود در آورده با کمال تأسف
و خجلت عیناً بمن نشان داده گفت که روزنامه نویس را
در نوشتن آن مجبور کردند و من خود بعد ازین حکایتها از دخالت
عمل روزنامه نویسی استعفا نموده ام و در آن مجلس که

مسوده را ابراز نمود جناب مستطاب اجل آقای علاء الملک
سفیر کبیر نیز حضور داشتند مسوده و خط امیر را که ایشان دیدند
خیلی تعجب کردند و آن مسوده را به قسم بود از شخص عزیز
گرفته برای اطلاع اولیای دولت محرمانه بطهران فرستادند
شود تا معلوم مطلب روزنامه دخلی باهل مملکت نداشته خیال
خود امیر نظام و یکی دو نفر دیگر بوده که خواسته بودند
باین وسیله رفع ایراد از خود نمایند بهر حال ما ها در بلده قم
از این فقرات و روانه نمودن چند نفر محترم بدار الخلافه
خبر نداشتیم که میان ما و ایشان سابقه کدری نبوده بلکه با همه
ایشان ابا عن جد دوستی داشتیم ولی ایشان از این احضار
بی سابقه بعد از رفتن ما ها گمان ماندن چندی ما بطهران بدگمان
شدند غافل از اینکه اینها تدبیر شخص مشاور با امیر بود

که همیشه او خود را در ولایت تنها میخواست و برای جلوه دادن
خود بدیوانیان در لباس خیرخواهی غالبا خاطر ایشان را
بانگونه وساوس مشوش و پریشان میکرد و ایشان را از بسیاری
بدگمان مینمود تا خود بلکه در هر باب منفرد و متفرد باشد
و اینها با این بدگمانیها که عزیمت دار الخلافه نمودند بین راه نیز
کسی نبود از اینها رفع اشتباه نماید بعد از آنکه ما ها از قم
بطهران وارد شدیم آنجا خبر احضار اینها رسید که نزد
ما ها بی سابقه بود تعجب کردیم بعد مذکور شد اعلیحضرت
شاهنشاه خلد الله ملکه مقرر فرموده اند حضرات از قزوین
بعضی بکمیره بارض اقدس بروند و بطهران نیایند لهذا
بوسیله خود ما اینها باولیای دولت سفارش کرده و خودم
بعد از ورود طهران مخصوصاً بحضور مبارک همایونی با حضور

بعض وزراء معتبر رسیده عرض کردم که ما ها از اینها هیچوقت
شاکی نبوده ایم اینهارا که از تبریز روانه کرده اند حکمت و علتش را
نمیدانم خوبست حالا که آمده اند بطهران بیایند تا مطلب
منکشف شده مبهم نماند لهذا ثانیا قرار شد همگی بطهران
بیایند و آمدند و بقاعدهٔ روزگار اوائل همه اینها از ماها
قلباً شبهه ناک بودند و حق داشتند تا بر و بعض ایشان
درست حالی شد که احضار ایشانرا خود امیر نظام باعث شده
و مصالح حکومتی خود را در این دیده دخلی بماها نداشته است
حتی بدوستان طهران و بخود ماها نیز که حضور رکاب بودند
حالی کردیم که اینهارا محض غرض و با خیالات دیگر
روانه داشته اند که ایشانرا از ما بد دل نموده مدعی قرار داده
از خودشان رفع تهمت نمایند والا هیچوقت اینها با ماها

نبودند

بد نبودند سابقهٔ عداوتی نداشتند در هر حال بالیحات
از بد دل نمودن اینها تأسف نموده با خود گفتم حالی
ضعیف و خصم قوی دوست دشمنست شبهای تیره بهتر از این
روز روشن است با دل سوزناک در باب مشیر و مشار الیهم
تفألی بقرآن کردم این آیهٔ شریفه آمد و لا تخاطبنی فی
الذین ظلموا انهم مغرقون چندی نکشید مضمون آیه ظاهر
شد اینهارا که مینوشتم فصل بهار هم بود بملاحظهٔ وضع
بی اعتباری روزگار حالتی روی داد در اینموقع چند فردی
بخاطرم رسید برای یادگار ثبت کردید

در گلشن دهر چون ندیدیم وفا	کندیم ز دل خار تعلق یکجا
امروز اگر شکفته شد گل بچمن	بی لاله و گل بسی بماند صحرا
اکنون که زمان گل بود نیست امید	کاید بنو نوبهار دیگر بصفا

زرخاک

در مهام دولت و کفایت امر ملت بجرم و خیانتی موسوم
ننموده ایم خدا شاهد است بتغییرات منکری ننموده ایم
من جمله مرحوم قایم مقام طاب ثراه که عموزاده بود سالها
در داخله و خارجه مصدر خدمت دولت بوده اغلب با او سروکار
معامله و مراوده داشتند همه دیده و آزموده بودند که آن مرحوم
چه قدرها خوش خلق و نیک سیرت بود در ایام پیشکاری
آذربایجان با عموم اهالی چگونه رفتار کرد و در این ولایت بجز
قسم نیک نفسی و انصاف و مروت راه رفت مرحوم مغفور
میرزا تقیخان امیر که آدم شناس بود نسبت باو اعتماد
مخصوص داشت اوایل برای مأموریت عمده بخراسان فرستادند
بعد برای انجام بعض مسائل مهمه راجعه بدول خارجه در عهد
کارگذاری مرحوم مغفور میرزا مصطفی خان بهاء الملک که از اجله

بزرگان
و با [illegible] این سلسله از
سلسله جای خود [illegible]
جوانان هم [illegible] مردم واری
کارهای شده [illegible]
ننموده اند [illegible]
که ملقب به [illegible]
وقتی ریاست [illegible]
با او بود و [illegible]
و ریاست و [illegible]
با عموم مردم [illegible]
و سلوک او [illegible]
بنده و طبع حالی [illegible]
و امیر حکومت و وزارت
علاء الملک [illegible]
[illegible]
با کمال خوبی از عهده برآمده
[illegible] از رفتار او خشنود بودند
[illegible]

از خاک برون نه جای آسایش بود	خواهم که درون خاک گیرم ماوا
دوشم گذری فتاد بر مقبره	یاد آمدم از مصاحبان و رفقا
آنها که بصد زبان سخن میگفتند	دیدم همه او فتاده بی حس و صدا
گفتم که دلم رمیده از تنهائی	گفتند در انتظار هستیم بیا
دنیا نسزد کسی بر او دل بندد	عیشش همه زایلست و نیستش بقا
از غصه مشو ملول و از رنج منال	خود طالب درد باش و خواهان بلا
بستی ز الست عهد اخلاص نظام	غفلت مکن از مرام و قول بلی

هرکس از اهالی آذربایجان یا طهران و سایر ولایات ایران
با این سلسله مراوده و معامله داشته جز رضامندی و امنیت
از وضع صداقت و سلامت ایشان وضع دیگر مسموع نشده
که همواره نسبت ما با عموم بندگان خدا بخیر بوده و تا توانسته ام
همیشه در خیر و صلاح دولت و ملت کوشیده و بحمدالله

[illegible]

رجال دولت وکارگذار مهام خارجه اینولابود بتبریز
مأمور شد وچند فقرهٔ عمده راکه مابین داخله وخارجه معوق بود
فیصل داد ودر عهد مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم طاب ثراه
باسلامبول مأموریتی بهم رساند بعد مدتی مأمور اقامت تفلیس
بعد از چند سال دیگر بسمت سفارت مقیم پطربورغ بودند
دراین مدت خدمات عمده ظاهر ساخته اسباب مزید الفت
ودوستی مابین دو دولت گردید

مرحوم مبرور میرزا اسدالله خان ناظم الدوله در مأموریتهای
مختلف داخله وخارجه از قبیل کارگذاری مهام خارجهٔ
آذربایجان وجنرال قونسولگری تفلیس وسالها در سفارت
ووزیر مختاری پطربورغ وسفیر کبیری در اسلامبول وحکومت
اردبیل ومشکین وایالت شیراز ودر حکومت طهران ووزارت

تجارت بدولت وملت خدمتها کرده وجناب مستطاب اجل
آقای میرزا محمود خان علاء الملک وزیر علوم وقتی در مأموریت
دیوانخانهٔ آذربایجان ونظم محاسبات دفتر در عهد پیشکاری
عزیزخان سردار کل وبعد چندی در جنرال قونسولگری حاجی ترخان
وجنرال قونسولگری تفلیس بعد در ایام وزیرمختاری وسفارت
پطربورغ وهمچنین در سفارت کبرای اسلامبول از عهد
صدارت مرحوم میرزا حسینخان سپهسالار وپس از آنها
بتصدیقات مرحوم مبرور میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه
وسایر وزرای خارجه ودستخطهای همایونی با کمال صداقت
وکفایت چه خدمات عمده بدولت وملت نمودند
که در تمام مأموریت ایشان جز صلاح واصلاح از اولیای دولت
متحابه واولیای دولت علیهٔ ایران ایرادی وشکایتی در باب مأمورین

[illegible]

ایران

ایشان مسموع نگردید وهکذا از تبعهٔ داخلهٔ ایران که در خاک عثمانیه و روسیه سالها تجارت داشتند در آنمدت اختلاف و اختلالی پیدا نشد و بنوعی حقوق دولت محفوظ شد و دولت و ملت آسوده گردید در استقامت عقل و سلامت نفس و کفایت ایشان همینقدرها کافی است که در مدت مأموریت ایشان چندین نفر اجزای معتبر نیز برای خدمات دولت تربیت شدند که الآن در ممالک خارجه با کمال خوبی و شایستگی کفیل خدمات عمدهٔ دولتی میباشند از قونسولگری و سفارت و غیرها هکذا مرحوم مغفور میرزا فضل الله خان وکیل الملک وزیر جلوت چه قدرها خوش خلق و نیک عقیده و پاک فطرت بود در اینمدت بدستیاری قلم او چه خیرها باهالی مملکت رسید و بوسیلهٔ او چندین نفر منشی و نویسنده و نوکر قابل برای دولت

تربیت شده ابتدای نوکری آنمرحوم از روز عید غدیر بود که اعلیحضرت شاهنشاه در تبریز خلعت ولیعهدی میپوشیدند مرحوم عزیز خان سردار کل آنمرحوم را بموجب دستخط مبارک داخل نوکری نمودند این رباعی مشتمل بتفأل خیر در تاریخ ولیعهدی در آن مجلس جشن اینموهبت عظمی با حضور علماء عظام در اطاق دیوانخانهٔ مبارکه بدیهه بخاطر حقیر رسیده و در نظر آقایان بسی مستحسن گردید

زیبندهٔ تاج و تخت و اورنگ و سریر شهزاده مظفر آنکه شه راست ظهیر
تاریخ خلافتش چو جستم ز خرد گفتا که قدر نوشت از یوم غدیر
۱۲۷۸

آنمرحوم مدتها با کمال امانت و دیانت سفراً و حضراً مشغول خدمت بوده و سالها تحریرات حضوری با او بوده و ریاست دارالانشاء را داشت وقتی فراغت از خدمات جسته مجاور مشهد مقدس رضوی گردید چون اعلیحضرت همایونی

میمنت ملازمت ساداتر اعمو باکرات تجربه فرموده بودند
مجدداً او را احضار و با کمال استقلال حکومت اردبیل و مشکین را
بایشان مفوض فرمودند آنمرحوم ابتدای جلوس همایونی بنظم
مهام تصفحات مشغول بود پس از ورود موکب مسعود بدار الخلافه
چندی نگذشت که آنمرحوم را احضار حضور فرمود و وزارت
خلوت و رسایل را بمعزی الیه مرحمت فرمودند و چندی
با کمال توقیر این شغل خطیر را اداره و بعد از آن بوزارت
تجارت نیز منصوب گردید در این بینها عارضه بمزاجش
عارض و روز بروز قوی تحلیل رفته از حالت اعتدال بیرون
و از مشاغل دنیوی معرض گشته محض استشفاء بزیارت مرقد
مطهر رضوی مشرف بعد از چندی اقامت ارض اقدس
بتجویز اطباء عزیمت تبریز نموده در عرض راه مرضش اشتداد

یافته بعد از ورود خاک ایران در مرند بر مرضش افزوده
آنجا وفات کرد الحق شجاع نظام حاکم مرند که مرد با حقوقیت
و اهالی مرند از علماء و رعایا در تشییع جنازه و فاتحه خوانی نهایت
دلسوزی و محبت ظاهر نمودند روز ورود تبریز هم جمع کثیری از علماء
و امراء و تجار و کسبه و سواره و پیاده جنازه را استقبال نموده
در مقام سید حمزه امانی گذاشتند پارسال جنازه اش به نجف
اشرف فرستاده شد در آنجا در وادی السلام در مقبره
اینجانواده مدفون گردید وفات آنمرحوم یوم پنجشنبه نهم شهر شعبان
هزار و سیصد و بیست یک هجری اتفاق افتاد رحمة الله علیه
حافظ وفا نمیکند ایام با کسی اینچند روزه عمر بیا تا وفا کنیم
مرحوم ناظم الدوله نیز علاوه بر مأموریتهای خارجه در ایام
صاحب اختیاری شیراز و حکومت طهران و وزارت عدلیه

و تجارت

و تجارت بتصدیق یگانه و بیگانه چه خدمتها و مردم داری نموده

همچنین جناب مستطاب اجل علاء الملک در حکومت کرمان و قطع

بعض گفتگوهای[2] انگلیس در بلوچستان چه خدمتها کرده[3] و بحمد الله

خدمات اینخانواده به دولت و ملت بی ریب و ریا بوده

و هر یک از امنای دولت و پیشکاران معتبر در زمان خود نسبت

باینخانواده چنانکه معروفست و اغلبی میدانند کمال مهر و محبت ظاهر

ساخته بحسن سلوک رفتار نموده اند از مرحوم مبرور شاه شهید

انار الله تعالی برهانه و این شاهنشاه ظل الله خلد الله ملکه چه دستخطهائی

مرحمت و مکرمت صادر شده و سالها در مأموریت و اقامت

صفحات خارجه چه قسمتها اسباب مزید مودت و محبت مابین

دولت جاوید آیت و دول بزرگ همسایه بوده اند

خداوند خود بعض مردم توفیق عبرت و بصیرت کرامت فرمایم

۲ دولت انگلستان

۳ و چند دفعه در سفر فرنگستان ملتزم رکاب مرحوم شاه شهید طاب ثراه بوده آن مرحوم کمال مرحمت قلبی درحق او داشته نوعی انس و اعتقاد بعقل و کفایت و صفای نیت او داشت و در دستخطهای مبارکه مرحوم نزد اغلبی حضرات درجه خدمت و محرمیت او معلوم میشود صح

که بهوای نفسانی بیجهت و بسبب بمقام صدمه و ضرر مسلمانی برنیایند

و حرمت طبقه سادات را اینگونه محفوظ دارند و وصیت بالاتر از این

چه میشود که جناب رسالتمآب ص در باب سادات فرموده

الطالحون لی و الصالحون لله و نعم ما قیل

یا امة لم تراعی جدنا فینا	لله هینک استار المسیئینا
لو اننا و رسول الله یجمعنا	یوم القیمة ما کنتم تقولونا

ظالمین باید از آنروز بترسند که خداوند فرموده یوم یعض

الظالم علی یدیه و یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً

و قال تعالی و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات

من السماء و الارض در امالی طوسی ره از حضرت رسول ص

مرویست چهار نفرند که من شفیع ایشانم در روز قیامت

تکریم کننده اولاد من بعد از من . بر آورنده حوائج ایشان

وسعی کننده در امور ایشان وقت اضطرارشان و دوستدارنده
ایشان با قلب و زبان و بحمدالله در هر تاریخ نتیجهٔ حب و بغض ذریهٔ
رسول ظاهر و هویدا بوده و حظی دارم از این آیه استخاره که
در آن غایله وقت عزیمت طهران آمده اَلَّذینَ قالَ لَهُمُ النّاسُ
اِنَّ النّاسَ قَد جَمَعُوا لَکُم فَاخشَوهُم فَزادَهُم ایمانا و قالوا حَسبُنَا الله
وَ نِعمَ الوَکیلُ فَانقَلَبُوا بِنِعمَةٍ مِنَ اللهِ وَ فَضلٍ لَم یَمسَسهُم سوء وَ اتَّبَعُوا رِضوانَ الله
وَاللهُ ذُو فَضلٍ عَظیم و بحمدالله وقوع بعض حادثات برای حقیر
اسباب توفیق و انقطاع شد که آسایش خود را در ترک وطن
دیده بعزم مجاورت قم از تمام اهل وطن و دوستان وداع نموده
باتفاق جناب میرزا ابوالفتح خان وکیل الملک و فرزندی
میرزا ابوالفضل خان دبیرالسلطنه و میرزا عبدالله خان مجیدالسلطنه
سالار ارفع و بعض بستگان دیگر با اهل و عیال با نهایت آسودگی

و خوشی بقم وارد شدیم عجب است قبل از وقوع این
قضایا حاجی عبدالحسین نامی بود تاجر از صلحا و رفقا خواب
دیده بود که شخص بزرگی باو فرموده که بفلانی بگو پاک کن دامنت
از گرد و خاک همت مردان سحرخیز شد سابقهٔ این خواب
و این شعر جامی داشت که در حالت من اثر غریبی کرده

بدان هم که اگر همتم کند امداد	ز شادی و غم دوران شوم چو سرو آزاد
بشویم از دل خود روزگار و هرچه دراوست	ز شادی و غم او نی غمین شوم نی شاد
نگریم ار ستم او نخندم از مهرش	که خواه داد کند روزگار یا بیداد

نعم ما قال

ز بیوفایی گل بود مرغ دل آگاه	از آن بگلبن این گلشن آشیان نگذاشت

پس از چند روز ورود بلدهٔ طیبهٔ قم زیارتهای مفصل با حضور
قلب و آزادگی و آسودگی و گسستگی از تمام علایق دنیویه

حالت خوشی بهم رساند کفتم   خلوت خاص است و جای امن
زهمکنان انس   اینکه می بینم به بیداریست یارب یا بخواب
پس از چند روز اقامت و خلوص زیارت برحسب میل و ارادهٔ
همایونی و اظهارات ملاطفت آمیز اولیای دولت عزیمت
طهران نموده مورد بسی تفقدات و تلطفات ملوکانه کردیده
و اهالی آن پای تخت هر یکی شایسته مقام خود در موقع
ورود بقعهٔ متبرکه حضرت عبد العظیم و ورود دار الخلافهٔ طهران
از علماء و امراء و شاهزادکان و وزراء و تجار لازمهٔ محبت
و انسانیت فوق العاده ظاهر نموده و کمال پذیرایی بعمل
آوردند پس از چند ماه اقامت آنجا از راه رشت
و اسلامبول عازم طواف بیت الله الحرام کردیدم بعد از زیارت
مکه و مدینه از راه جبل بنجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین

و سر من رأی مشرف شدم   در نجف اشرف در بیست نهم
شهر صفر هزار و سیصد و هفده هجری ۱۳۱۷ باقتضای عالی بقرآن
مجید تفألی نمودم که آیا مستقبل حال چکونه خواهد بود سر صفحه این آیهٔ
شریفه آمد   وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ
بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ   و بحمد الله عواقب امور
خیر کردید   در مراجعت بار دیگر بقم آمده قریب یکماه نیز آنجا با حالت
خوش زیارت و اقامت نمودم   همه جا زیاده بر آنچه متصور
آید خوش کذشت   هر لوح که در مکتب ما جمله نبشتیم   هر صفحه
که در دفتر ما جمله دریدیم   هر نقش بجز نقش وی از سینه ستردیم
هر مهر بجز مهر وی از دل ببریدیم   و در تمامی این سفر بهر جا رسیده
و عبور کردم چه در داخله و چه در خارجه از اهل مملکت و دیگران
فوق العاده و بالاتر از رسم روزکار محبتها و انسانیتها

دیدم که محتاج شرح نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
در اواخر خیالم توطن و اقامت در قم بود مکرر دستخط های مرحمت
آمیز از اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی خلد الله ملکه مشتمل بر احضار
طهران رسیده فرزندی سعید السلطنه وزیر نظمیه طهران از اثر
با دستخط مرحمتی فرستادند علاوه دستخط تلگرافی با مراحم
مخصوصه مخابره فرمودند لهذا برحسب امر عازم طهران شدم
و در آنجا از علمای تبریز و خوی و ارومی و اردبیل کاغذجات زیاد
و تلگرافات متعدده با اولیای دولت قاهره و بخود حقیر
رسیده که اصرارها در معاودت داعی نموده بودند
همچنین از حضرات آقایان عتبات عالیات و علمای تبریز
نیز تلگرافات و مراسلات بخود داعی رسیده متعاقبا للفظ
خواهش و تأکیدات در مراجعت حقیر بوطن نموده بودند

که الآن عین همان تلگرافها موجود است لهذا بموجب
استخاره معاودت کردم و از اهل ولایت چنانکه شرح
داده شد از هر طبقه از اعلی و ادنی و علماء و امراء و تجار
و کسبه رسوم مهربانی و محبت بنحو اکمل ظاهر گردید که بر بانی محبتی (ارزیان)
هیچ وقت جهتی نبوده است و آنان که بانجا نواده پیچیدگی
نموده بودند در اندک زمانی اغلبی از میان رفتند و منقرض
شدند و اگر بعضی چندی ماند آنهم مخذول و منکوب و ذلیل
و خوار شد فاعتبروا یا اولی الابصار یکی از رفقا
و دوستان مخصوص بعد از انقراض بعض بدخواهان این
دو فرد را ضمن مراسله خود یکی از سبکان بعض مفسدین نوشته بود

افسوس که با بخردان کور و کرانیم — ما ساخته با آب و علف کاو و خرانیم
یکباره ز نیک و بد خود بیخبرانیم — با بیخبر از دانش و هش جانورانیم

و همانشخص آنوقتها مراسله هم بحقیر داشت که اینچند فرد را با کمال

افسردگی درج کرده بود

مهمان چمن که با مهربانان خویش	زما مهربانی چه آورده پیش
سیقمی زچمنی در این باغ کس	تماشا کند هر کسی یک نفس
پس از ماهمی گل دهد بوستان	نشینند با یکدگر دوستان

در آخر مراسله این رباعی را نیز ثبت نموده بود

آوخ که علاج درد پنهانی ما	افسوس که چارهٔ پریشانی ما
بر عهدهٔ جمعیت که پنداشته ام	آبادی خویش در پریشانی ما

در جواب مراسله او این رباعی را نوشتم

اغیار بروز کار حیرانی ما	دلشاد شدند از پریشانی ما
غم نیست اگرچه ما پریشان گشتیم	جمعی شده شاد از پریشانی ما

تمام اهل ولایت در اینچند سال یعنی از وقت تغییر و تبدیل

وضع مرحوم قایم مقام تا بحال نتایج و ثمرات آن و وقایع
و حوادث را در مملکت تماشا کردند و آشکارا دیدند حاجت
بشرح و بیان نیست پس از اینکه مردم متنبه و پشیمان شدند
امیدوارم خداوند کریم ترحمی و تفضلی بفقرا و ضعفا فرموده اسباب
آسایش و فرح و امنیت خاطر بعموم اهالی این مملکت مهیا فرماید
چنانکه شب و روز دعای همهٔ ما ها برا اینست که خداوند بهمه
اهل ولایت دلخوشی بدهد هر چند این معنی موقوف به نیت
و عمل خود شانست کما قال الله تعالی وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرىٰ
آمَنُوا وَاتَّقَوا لَفَتَحْنا عَلَيْهِم بَرَكاتٍ مِنَ السَّماءِ وَالْاَرْضِ الایه
مرویست پیرمردی خدمت حضرت امیر المؤمنین آمده عرض کرد یا
امیر المؤمنین من پیر و شکسته شده ام مرا نصیحتی فرمای که باعث
رفعت درجه من گردد در عقبی و سبب عزت من باشد در دنیا

حضرت فرمود ای شیخ اگر یاد گیری دو چیز را یاد گیر خداوند
جل ذکره را و مرگ را و اگر فراموشکاری دو چیز را فراموش
کن احسانیکه نسبت بمردم کرده باشی تا منت ننهی و بدی که
مردم با تو کرده باشند تا کینه ور نگردی این حدیث شریف را
خاتمهٔ کتاب قرار دادم و انشاءالله همیشه باین عمل موفق خواهیم بود

والسلام خیر ختام

صورت سؤال و جوابیست که بعض آقایان کرام از اهل عراق
با جناب مستطاب معظم نموده اند

سؤال بعد التحیة و الالقاب مدتیست با همه اشتیاق
بر قیم رقیمه در رجوع خدمتی سرافراز نفرموده اید اولا باثبات
ارادت عرض اخلاص و احوالپرسی مینماید ثانیا اینروزها
در گوشه انزوا یکی از رفقا که صاحب ذوق سلیم است

وطبع

و طبع مستقیم از هر گونه وقایع تاریخی مینویسید باینجهت به
روزنامجات سنوات قبل هم گاهی رجوع میکرد تفصیلی در آنها
در روزنامجات آنوقتها راجع بحضرت مستطاب عالی که چند سال
قبل در تبریز اتفاق افتاده بنظر ایشان رسیده چون
ارادت و اخلاص بنده را با آن خانوادهٔ رفیعه کاملاً
میدانند و خودشان ارادت غایبانه و نوعی انس و الفت
بمطالعهٔ تألیفات حضرت اجل عالی دارند از بنده خواهش
نمودند که از خود بندگان اجل عالی گزارش آن ایام را جویا شود
مفصلی یا مختصری مرقوم فرمایید که حقیقت احوال معلوم
گردد و صورت روزنامجات که نزد آنشخص موجود بود
بقرار یست که لفاً ارسال خدمت میدارد و اصل روزنامه
ها را هم بخواهید حاضر است و در تبریز اغلب جاها پیدا میشود

نقل از روزنامهٔ حکمت مورخهٔ غرهٔ جمادی الثانی ۱۳۱۶ شماره ۲۵۳

شروحات عجیبه از وقایع محزنهٔ تبریز هر یکی با شاخ و برگ
جداگانه نوشته و همگی بحیثیات آذربایجان متعرض شده
با عبارات چندی از ملت ایران نام برده اند که ما از ذکر آنها
شرمساریم ملخص اخبار و سبب شورش اجلاف تبریز این است
خانوادهٔ جناب نظام العلماء که پدر بر پدر در آذربایجان بعلم و
فضل و جاه مشهور و پیوسته ملجاء فقرا و مربی ارامل و ایتام
بوده اند و همواره حکومت سنیهٔ ایران بر مراتب آنخانواده
افزوده و آذربایجانیان هم اعتقاد خاص بدین طایفه داشته
و مردمان بزرگ کارآگاه هم از ایشان در دولتخواهی
چون حضرات ناظم الدوله و علاء الملک و وکیل الملک و ثقة الدوله
و دبیر السلطنه و غیرهم مصدر خدمات بزرگ شده و بیر نکی

گوی نیکنامی از میان برده اند از این جهات چنانچه
رسم روزگار بر این است فضلا محسود و نجباء محقود واقع میشوند
برخی را از اینگونه اقتدار و اشتهار اینخانواده دلتنگی
روی داده در هر کار رقابت و همچشمیها با ایشان بسر میبردند
ولی روز بروز بر جاه و جلال این طایفه از طرف دولت
و ملت میافزود هر دری که از وشایت و سعایت بروی ایشان
باز میشد از حسن تدبیر و موافقت تقدیر بسته میشد تا در این
مدت پیمانهٔ بدخواهانشان پر شده کار به تحزب و تعصب
کشید کنکاشها بمیان آمد رسم تحالف و تعاهد برگرفت
هیچ فرصت بهتر از این در دست نبود که جناب نظام العلماء را
با حیکار غلات متهم کرده صعالیک قوم را که خیر را از شر
نشناسند برضد اینخانواده بشورانند مثلاً انباردار از ان

کتابخانه آستان قدس مشهد

بزرگ آذربایجان که از دو سه سال تاکنون در انبارهای
متعدد در خود شهر مخزون داشته و ما همه ایشان را بنام و نشان
دانسته و می‌شناسیم نامی در میان نیاورده نظام العلماء
که ثروت شخصی او را یگانه و بیگانه میدانند که باندازهٔ
مخارج و اسعافات او نیست او را بوسایل خفیه و دسایس
فعاله نزد همگنان انباردار و زعیم احتکار نامیدند این
اقاویل کم کم در قلوب اجامر فقرا و اجلاف ضعفاء کارگر
آمده و جای گرفت تیر مقصود بدخواهان بنشان رسید
سهم اصابت و رامیة بذی سلم من بالعراق وقد اخطئت
مرماک و بیکباره رشتهٔ هیجان و شورش را جنبانیده که
در ماه ربیع ماضی اول اسواق و دکاکین را بسته در بقعهٔ
امامزاده سید حمزه در محلهٔ سرخاب یاهوئی کرده چون

رز

از طرف حضرات علماء و کاردانان مقاومت ندیدند
چهرهٔ شاهد مقصود خود را بسرخاب و سفیداب غازه به
در آن بقعهٔ متبرکه کمر سلب و نهب و قتل آل محمد را سخت
بمیان بسته بامدادان یکدل و یکزبان از آن بقعه به بقعهٔ
ابن عم صاحب بقعه شتافتند الله الله کویان آل
رسول الله را محصور و مقهور آوردند جناب نظام العلماء با آل
و عیال در حجرهٔ منزوی دربانان و چاکرانش در را بسته
از بالای بام برای مدافعه حاضر شدند سفراء تیر و تفنگ
و کلوخ و سنگ در میانه آمد و شد شدند چون شب
بمیان آمد جناب نظام العلماء دل از یار و دیار کنده نیم شب
بسوی طهران بشتاب اندر شدند بامدادان شورشیان
بناکهان بخانهٔ ایشان و جناب علاء الملک و جناب ثقة الدوله

ریخته این سه خانه را از جاروب تا پاروب تاراج کرده
بیغما بردند و بدین اکتفا نکرده خانه‌ها را هم ویران کردند
گیرم که او سبیل رسول خدا نبود ولی یکی از افراد مسلمین معدود
بود یا نه در هیچ قاعده و قانون هرگز بظلم اینهمه عدوان
سزا نبود گیرم که بگمان بدخواهان امیر دمان استغفر الله
از دین بدر رفته بودند بموجب احکام شریعت غرا در هیچ کافر
اینهمه طغیان روا نبود باری وقوع این کار ناگوار در شهری
مثل تبریز که مسکن یگانه و بیگانه و وکلاء دول است مایهٔ
هزاران افسوس و بدنامیست امیدواریم که حکومت سنیه
پی گرفتن محرکین و فاعلین برآمده تا کنون بدست آورده بمجازات
شدیده گرفتارشان کرده است

۲۵۵ ۱۳۱۶
ایضاً نقل از جریدهٔ فریدهٔ حکمت مورخه ۱۵ جمادی ثانی شماره

جناب

جناب مستطاب ملاذ الانام معین الارامل و الایتام آقای نظام العلماء
سلمه الله پس از واقعهٔ هایله که بدان خاندان سیادت و سعادت
نشان در تبریز روی داد دل از یار و دیار کنده محض تسلیت
جویی و دلارامی از قزوین روبسوی بقعهٔ پاک و مرقد تابناک
بضعة البتول و سلیلة الرسول حضرت معصومه علی جدها
و ابیها السلام به دار الامان قم شتافته پس از اظهار
سوز و گداز و ابراز راز و نیاز با دل قوی و عزم راسخ
از آن آستان پاک مرخص شده روبسوی پای تخت
سلطنت عظمی در حرکت شدند طهرانیان از مژدهٔ قدوم وی
شادمان شده عموم اولیاء دولت علیه علماء و امراء
و اعیان شهر و اغلب تجار و اهالی برخی تا حسن آباد راه قم
و گروهی تا حضرت عبد العظیم باستقبال شتافته بتکریم و تجلیل

و اعزاز

واعزاز و تعظیم در هشتم جمادی الاولی با آن حشمت و جلال که ثمرهٔ
حسن اخلاص اولیاء دولت و طهرانیان بدودمان پیغمبریست
وارد طهران شده یکسره استدراک فیوضات مظهر
جمال و جلال سبحان سایهٔ یزدان اعلیحضرت اقدس همایون
شهریار ایران رو بدان آستان گذارده از تلطفات
همایونی که هر کلمه از کلمهٔ مهرآیات وی بسان بلبلیان بر دلهای
زخمدار است و نوشداروی خستگان دل اندوهگینش پر از سرور
و حبور شده بمقر سیادت و سعادت معاودت نمودند

نقل از روزنامهٔ ایران مورخ بیست و چهارم جمادی الاولی ۱۳۱۶ نمره ۹۴۶
جناب مستطاب ملاذ الانام آقا میرزا رفیع نظام العلماء سلمه الله
بواسطهٔ حرکتی که از بعض جهال تبریز بغتةً سرزده و جناب معظم
آزرده خاطر شده با اهل و متعلقان بعزم مهاجرت بدار الایمان

قم

قم و زیارت حضرت معصومه علیها السلام مشرف شده بودند.
پس از استفاضهٔ کامل از فیض زیارت آن عتبهٔ مبارکه
و چند روز اقامت در بلدهٔ قم روز یکشنبه هشتم انماه بزاویهٔ
مقدسه حضرت عبدالعظیم وارد و از آنجا عزیمت دار الخلافه
نمودند عموم اهالی دار الخلافه از وجوه و اعیان و کسبه
و تجار و اصناف بازار با کمال مسرت و اشتیاق خاطر
باستقبال جناب معظم شتافته ایشان را با توقیر و احترام
تمام وارد شهر نمودند و در این چند روز پیوسته رجال
عظام دولت و معارف و اعیان ولایت بدیدن
و فیض ملاقات ایشان نایل گشته و از ورود جناب معظم
اظهار کمال امتنان و مسرت نمودند و در روزی مخصوص نیز
جناب مستطاب اشرف امجد اکرم صدر اعظم از جناب مستطاب ایشان

دیدن فرمودند و پس از یکدو روز از ورود برحسب احضار
بندگان همایون بشرف حضور شاهنشاهی نایل شده منتهای
تفقد و تکریم و کمال توقیر و اعزاز از طرف قرین الشرف همایون
نسبت بایشان مبذول گردید بعد از ورود ایشان بدار الخلافه
علماء اعلام و فقهاء عظام عتبات عالیات و سایر ولایات
نیز تلگرافاً از ایشان احوالپرسی و تفقد حال نمودند
اینگونه تکریمات کاملهٔ ملوکانه و احترام فوق العاده رجال
دولت و اهالی دار الخلافه و تفقدات علماء عظام نوعی
تسلیت بخش خاطر ایشان از این سوء اتفاق گردید اما
جناب معظم با اقتضای حسن اخلاق و سلامت نفسی که دارند
از این واقعهٔ ناگوار بطوریکه معلوم گردید چه در حضور مبارک
و چه در سایر مجالس هیچ طرح صحبتی ننموده و نخواسته اند بسبب

سوء اعمال بعض جهال اشخاص صالح نیک کردار انولایت را
متهم و بدنام نمایند چنانکه از عموم علماء و معارف دار السلطنه
تبریز و سایر ولایات آذربایجان تلگرافها و نوشتجات
عدیده مبنی بر معذرت و مذمت اعمال جهال بایشان رسیده
و اغلب اهالی اظهار انواع مخالصت و مهربانی و یکجهتی نمودند

نقل از روزنامهٔ حبل المتین ۲۲ شهر جمادی الثانی ۱۳۱۶ نمره ۲

جناب مستطاب آقای نظام العلماء سلمه الله یوم یکشنبه هشتم جمادی
الاولی با فرزندان گرامی خود جناب ثقة الدوله و جناب
دبیر السلطنه و جناب مجیب السلطنه و سایر بستگان خویش با کمال
احترام در حالتیکه تمام اعیان شهر دار الخلافه تا حضرت عبد العظیم
باستقبال شتافته قریب یکصد و پنجاه یدک از اعیان
و اشراف برای توقیر و عظمتشان در جلو و عقب کالسکهٔ ایشان

میکشیدند بعد از ورود و تشرف حضور اعلیحضرت همایونی
نایل شده تمام وجوه طبقات انشهر پای تخت از علماء
و اعیان و اشراف و کسبه از جناب ایشان دیدن فرمودند

نقل از جریدهٔ فریدهٔ تربیت چهارشنبه دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۱۶
در این هفته بسندهای معتبر خبرها از تبریز باداره تربیت
رسیده که هیچ اسباب مسرت نیست بلکه خیلی تاسف انگیز است
اگر آدمی پاکدین بشنود بیکنفر ذریهٔ رسول خدا که انجب نجبا
و متخلق باخلاق الله و دارای انواع فضایل و علوم و صاحب
مصنفات جلیله و رتبهٔ نبیل اجتهاد است بی احترامی کرده اند
چه حال پیدا خواهد کرد و چه خواهد گفت البته پس از
مبلغی انقلاب و اضطراب میگوید مسلمان متدین چنین کاری
نمیکند بلی قاعده همین است اما تاریخ میگوید از اول خلقت

تاکنون

تاکنون همیشه عالم متقی جواد تقی نقی مبتلا و دوچار جاهل
نادان شقی بوده و تحمل هزار گونه آزار نموده و مرد آگاه دانم
که در هیچ زمان موسی بی فرعون نیست و محمد(ص) بی ابوجهل و کار
از اینقرار است مگر تربیت و تمدن باعلی درجهٔ کمال رسد
و این داهیه دهیا مرتفع گردد بیچاره انسان که با استعداد
خداداد چون عمری جگر خورد و رنج برد صاحب مقام و مرتبتی
میشود و بحشمت و احترامی فایز میگردد آنوقت است
که حسدها می‌جنبد و رگها با غیظ و غضب دست بهم داده
کوه آتش‌فشان بنای فوران میگذارد گاهی بلیات
آسمانیرا بهانه قرار میدهد زمانی آفات زمینی را دست
آویز میکند و حاصل آنکه نوازنده مینوازد و تازنده میتازد
و آن جفته‌ها که میخواهد میاندازد تا بکجا بخورد و چه شود

خدا همه را از شر نفس اماره و شیطان حفظ کند برویم بر سر اصل مطلب
همه کس میدانند جناب مستطاب قبلة الانام ملاذ الاسلام عماد العلماء
العظام آقای نظام العلماء سلمه الله تعالی که شمهٔ از حال سعادت
اشتمال ایشان پیش از این در روزنامهٔ تربیت درج شده
از اکابر علماء تبریز و مفاخر اینعهد ابد مهد سیدیست سند
و دانشمندی معتمد از دوده و خاندانی که پاکان جهان آنرا
ستوده و در ثنای ایشان سروده و فرموده اند.
مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا
و بفضل اراده و تفضل خاصان درگاه اغصان آن دوحهٔ رفیعه
امروز در این کشور و این بوم و بر کلید قفلهای بسته اند
و عصای دست خستگان پاشکسته و واسطهٔ فیض رابطهٔ جود
وسیلهٔ فتوت وثیقهٔ مروت و از آن بزرگان آزاده

که

که با عطای خداداده میگیرند و میدهند و منت هم نمی نهند
یکی از آنها جناب مستطاب اجل اکرم ناصر السلطنه وزیر
خالصجات دیوانیست

در این ایام که عمل غله در بعضی از اصقاع آذربایجان در حال
سختی میباشد جماعت اولئک بتحریک مغرضین بهانه بدست
آورده و رو بخانهٔ جناب مستطاب نظام العلماء مینهند در اینوقت
بعض از سادات و طلاب محترم بحمایت و حراست میایند
گردنکشان بیمضایقه تنی چند از ایشانرا سر راه میکشند
آه آه.. خون بنی فاطمه.. ذریهٔ رسول.. اولاد بتول
فرزندان سیف الله مسلول آه آه مختصر غوغا اسباب
زحمت عالم امجد میشود و سید سند برای آنکه فتنه بخوابد
چه کند جز اینکه دست از خانه و زندگانی بشوید و با جمعی از

اولاد و ذریهٔ رسولخدا راه مهاجرت پیش گیرد و بعزم مشهد
مقدس عازم دارالخلافه شود بعد از آنهمه بزرگواریها این
صدمات بلی ارثیست که اجداد طاهرین نظام العلماء برای
اولاد امجاد گذاشته یا تخمی است که پدرها بیل و قابیل کاشته
تا کی اینوضع تغییر کند و تدبیر با حکم تقدیر موافقت نماید باری
هنگامه طلبان فردای آنروز بعد از حرکت ایشان
بلجاجت و سماجت درخانهٔ نظام العلماء خانه که (اسس
علی التقوی) بی مانع و حاجب ریخته امکنه را که پر از غله
گمان کرده خالی تر از مغز خویش می بینند در تمام خانها یکمن
غله پیدا نمیشود آه آه غله نبود اثاث البیت فرزند فاطمه بود
دشمن نادان آنرا غارت نمود و یکی نگفت غله نیست یا هست
و دیگران باحتکار پرداخته چه دخلی بنظام العلماء دارد

یقین است

یقین است که بعض مغرضین بهر غرضی که داشته محرک این
حرکت شنیع شده و پاداش آنرا از بالا و پایین خواهند دید
ایرادی که هست بر عقلاست که چرا جلو جهال را نگرفته
و آخر الامر بعد از انکه مردم دارالخلافه را خیلی متأسف
از این حرکات جاهلانه دیدیم حالا می بینیم وجد میکنند که
نظام العلماء بطهران میاید و ما بفیضی فایز میشویم که آرزو داشتیم
و مترقب آن نبودیم

جای جناب مستطاب نظام العلماء در طهران یا خراسان و شیراز
و اصفهان و یزد و کرمان هر کجا که باشد در چشمهای روشن
و دلهای آگاه است قدمهای مبارک آنجناب را همه
کس بر سر چشم میگذارد اما خدا نکند در اثنای این سفر و طی این
منازل یکی از ملازمان حضرت علامی روی خود را بطرف

تبریز برگراند و اشاره بآن سامان کرده بگوید

لئن ضقت عنی فالبلاد فسیحة   فحسبک عاراً انی عنک راحل

شاه پرستیهای پیش از این مردم تبریز را در نظر گرفته

این مقاله را خیلی باحترام نوشتیم وگرنه ......

نقل از روزنامه ناصری مطبعه تبریز ۲۱ شهر شعبان المعظم ۱۳۱۷ نمره ۲۰

جناب مستطاب ملاذ الانام آقای حاج نظام العلماء سلمه الله تعالی

که بعزم زیارت بیت الله الحرام و بعد به نیت مجاورت یکی

از روضات مقدسه اجداد طاهره خود سال قبل از وطن

مألوف حرکت فرموده از راه اسلامبول عازم مکه معظمه و مدینه

منوره گردیده از راه جبل مشرف عتبات عالیات شده

و در اقامت آستان مقدس حضرت خامس آل عبا

علیه آلاف التحیة والثناء راسخ بودند ولی چون وجود

امثال اینچنین رجال محترم در بلاد معظم مثل تبریز جای همیشه محتاج الیه

بوده و از قضا در این یکسال و نیم غیبت ایشان برای عامه

مردم خوش نگذشت که عامه ناس غیاب اینجناب نواده سیادت را

بی میمنت دیدند بموجب استدعاها و عرایض متعدده اعاظم

علماء و وجوه رجال و تجار و کسبه از هر طبقه بخاکپای مبارک

اعلیحضرت همایون شهریاری ابدالله سلطنته تقدیم شده

بود و مراجعت جناب معزی الیه را باصرار هرچه تمامتر استدعا

نموده بودند جناب معزی الیه را اولیای دولت علیه

هر نوع بود راضی بمراجعت تبریز نمودند و بعد از آنکه از

دار الایمان قم برحسب میل خاطر مبارک بطهران آمده و مورد

مراحم خسروانه شده و راضی بمعاودت وطن گردیدند

محض ابراز مرحمت در حین مرخصی از خاکپای مبارک یکقطعه

انفیه دان مرصع بجناب معزی الیه و یک قبضه شمشیر
مرصع بجناب مجید السلطنه مرحمت گردید

روز جمعه یازدهم ماه که روز ورود تبریز بود عموم اهالی از علماء
و اعیان و امراء و تجار و سادات و طلاب و کسبه از
هر طبقه سواره و پیاده با جمعیت انبوه در نهایت رونق
و شکوه تا سر آسیا و برخی تا باسمنج استقبال نموده
و جناب معزی الیه را با کمال اعزاز و احترام و خشنودی تمام
وارد تبریز نمودند و از جانب کارگذاران حکومت آذربایجان نیز
نهایت اعزاز و اکرام بعمل آمد و اینمسئله مایهٔ امیدواری
عموم اهل ولایت و اسباب مزید دعاگویی وجود
مقدس اعلیحضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه و سلطانه
و اولیای دولت قاهره گردید

محرر اوراق بر سبیل تیمن سلسلهٔ نسب جناب مستطاب
ملاذ الانام عماد الاسلام آقای مولف مدظله العالی را در این تذکره
ثبت مینماید سلسلهٔ ایشان بمرحوم مغفور میر عبد الوهاب
منتهی میشود که سید بسیار جلیل القدری بوده و باینجهت در بعض
سجلات و قبالجات قدیمه و برخی فرامین عهد صفویه که از
آباء و اجداد این سلسله و خانواده اسم برده اند بعبد الوهابی
منسوب کرده اند در تاریخ عالم آرا مینویسد سادات
عظام دار السلطنه تبریز خصوصاً عبد الوهابیه در دار السلطنه تبریز
اقامت داشته اند در اینعهد بعضی در یزد و کاشان و اصفهان نیز
هستند میر عبد الوهاب جد اعلی ایشان که سادات مذکور
باو منسوبند سید عالی شأن و منظور سلاطین عصر بوده و بمصاهرت
یوسف میرزا بن حسن میرزا پادشاه معزز گشته از اولاد او

حسن بیک از نژاد صبیه محترمه یوسف میرزاست و در زمان
حضرت جنت مکان شاه طهماسب بآن نسبت اکثر اوقات
تولیت بقعه رفیعه حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز
که بنصریه مشهور است باین سلسله متعلق بود والیوم باولاد او
متعلق است

شرح شجره وطومار نسب جناب معظم از روی اسناد معتبره بطرایق مستطابه
که ثبت میشود جناب الحاج الامیرزا محمد رفیع ابن الحاج
الامیرزا علی اصغر بن الامیرزا رفیع ابن الامیرزا ابیطالب الوزیر
ابن الامیرزا سلیم نایب الصدارة بن الامیرزا محمد سعید بن
الامیرزا علی اکبر بن الامیرزا رفیع بن میر مطلب بن میر فتاح بن
محمد صدر الدین بن مجد الدین بن السید اسمعیل بن میر علی اکبر
المعروف بشاه میر بن الامیر عبد الوهاب بن السید الحسین الامیر

عبد الغفار بن السید عماد الدین امیر الحاج بن السید حسن فخر
الدین بن السید محمد کمال الدین بن السید حسن بن السید علی شهاب
الدین بن میر علی عماد الدین بن السید احمد بن السید عماد بن السید
عباد بن السید علی عماد الدین بن محمد ابی الحسن بن السید احمد
ابی عبد الله وکان ذلک من علماء الانساب وهو ابن
السید محمد الاصغر بن السید احمد الرئیس بن السید ابراهیم ابن طباطبا
بن السید اسمعیل الدیباج بن السید ابراهیم الغمر الذی امه
فاطمه بنت مولانا الحسین علیه السلام وهو ابن الحسن المثنی ابن الامام
الهمام الحسن المجتبی بن علی بن ابیطالب سلام الله علیه وعلی اولاده
وشیعته وموالیه ولعنة الله علی اعادیهم وظالمیهم
ومنکری فضائلهم اجمعین الی یوم الدین
اولئک آبائی فجئنی بمثلهم

[purple library stamp, illegible]

بسم الله خیر الاسماء

این نظم و نثر از جناب جلالتمآب آقای میرزا صادق خان ادیب الممالک امیر الشعراست که در اینجا نوشته و سابقه در تبریز تشریف داشته مهمان مرحوم امیر نظام بوده اند معزی الیه از سلسلهٔ جلیله مرحوم میرزا بزرگ قایم مقام و از سادات عالیه درجات میباشد طبع سرشاری دارند روزنامهٔ ادب نیز از آثار قلم مشکین بار اوست

چون سکندر رفت در بابل بقصد دار یوش — داستانش را کمانم خوانده باشی در کتاب

کاندر آن سپهداران یونانی بر او طاغی شدند — بسکه بودند از سفر بستوه و ز جنگ اندر عذاب

نه بشمشیر آخت نه لشکر کشید و نه گرفت — خامه در کف نه بخشم آمد نه شد در اضطراب

گفت اگر این لحظه با ایرانیان مهر افکنم — نه که با یونانیان جویم ره خشم و عتاب

زانکه در کوشش حریف عامه نتوانند شدن — آنکه کوشد با پلنگ کوهسار و شیر غاب

خواند اسپهدار ایران زاو برابر نشاندشان — در حضور خویش و خواندش بر سپه نامش کتاب

کمک و نیز

که تیغ کار توان با تهور با شتاب — در سه ...

گر بکوشش رستمی یا دز برو افراسیاب — ... آید در نشیب

آن یکی چون سیلی از کهساری آید بر آب — ساز و چراغ

خانها ویران کند معمورها — شده با و

و آن دگر آن شعله آتش که در انده با تند سهاب

کوه کوه آتش فشاند هر طرف — حرص و لجاج

بیت جهانی خامه در ملکی پیچ ... شیخ و شاب

متفق باشند از خرد و کلان و نیک

رستم و افراسیاب اینجا فرو ماند ... گردن ... و

مرد با فرهنگ داند چاره ... بستن از رکاب

خامه را باید در این هنگام هشتن زیر ...

تیغ را باید در این موقع نهفتن در قراب

خصم ملکی که کنگی می نیاید در بیان — وز آن علاف

آخر تیغی کی کند ... کی می نبیند و ضرب — ضراب زود خورد

هم قبای رومیان را ساخت از پیکر برون — هم پرستاران رومی را برو نگرد از قیاب

پیکر از دیبای ششتر داد زیور چون سهاب — سر زده هم کیان آراست همچون آفتاب

گفت ایرانی را ستم از این پس مر مرا — نه بروم آتش آشنائی نه بیونان انتساب

عار دارم زانکه باز نهار خواران خو کنم — یا چو در شد بسته جویم از ایشان فتح باب

چون چنین فرمود از رشک رقابت طاغیان — جبهه فرسودند در پای شه مالک رقاب

مرد کافیر از دانش این چنین باید نصیب — عقل را نام اکسیری اینقدر باشد نصاب

رجوع بمطلب و مقصود

ای امیری نامهٔ اسکندری منسوخ شد — چون حدیث سعد و سلمی قصهٔ دعد و رباب

کهنه شد آن داستانها کر تواریخ فرنگ — خوانده یا از نگارستان و از سرابلند آب

چند گوئی از سکندر رشته از کار مهر — بازخوان تا جمله گوئیدانه شی عجاب

خیره سازد کارهای میرا و اوالالباب — کاینجهان کمیر قشو زند او زپا اسر لباب

از شعار نقع خور محجوب ماند روز جنگ — وافتاب فکر او هرگز نماند در حجاب

خاتم حجیج

چهار نعل تیغ ... تیغ بیرق

و وکیل ... را بیچ

باد نفع ... و عجا

مثل ... بمنهتین ...

سه‌شنبه ۱۲ آغاز داستان شورش تبریزیان سنه ۱۳۱۶

ناف هفته بود و چارم از ربیع دومین / شانزده رفته ز قرن چارده اندر حساب

راد فی الطنبور اخری نغمة یعنی ز نو / مردم تبریز لحنی ساختند اندر رباب

چند تن اهریمن آسا در لباس مردمان / کادمی صورت بدند ابلیس پیکر چون ذباب

قحط نان را کرده دستاویز و از بیدانشی / از بزرگان قدر بردند از گرانی فر و آب

از جوان و پیر و مرد و زن به بازار آمدند / همچو سیل از کوهساران ها چو باران از سحاب

سوقیان بستند دکانها و در ره تاختند / پاره از بیم جان برخی بقصد انقلاب

ابتداء در بقعه سید حمزه پیر در شدند / و آهنین حصنی فراهم ساختند از اجتناب

نالهٔ الغوث و واویلاه و یا للمستغاث / برکشیدند از دل و کردند روی از خون خضاب

آن یکی گفتا مرا دی خون دل بودی طعام / واندگر گفتی مرا اشک چشم مستی شراب

آن یکی گفتا عیالم را ز غم بوده است قوت / واندگر گفتی جگر بوده است طفلم را کباب

آن یکی گفتا دریغا نی خدنگی راست رو / واندگر گفتی فسوسا نی دعائی مستجاب

آن یکی گفتا خدایا از تو میخواهم فرج / واندگر گفتی خدایا از تو جویم فتح باب

آن یکی گفتا که اندر تابم از سوز درون / واندگر گفتی که از درگاه ایزد رخ متاب

آگاهی یافتن امیر اعظم از تجمع مردم شهر و برانگیختن میرزا علی اشرف خان سالار نظام را به بازآوردن چند تن از سران الجماعت و سخن کردن امیر با ایشان از در وعد و وعید

چون امیر کامیاب این قصه را منشی بر سام / سخت غمگین شد درون شاد میر کامیاب

خواند سالاری بحضرت زود و فرمودش برو / نزد این بیدولتان در آن رواق مستطاب

چند تن بگزین و امنیت ده و نزد من آر / تا ببینم از چه کردند این هیاهو ارتکاب

رفت سالار سخندان چست و باز آورد زود / چند تن مرد گزین کانقوم کردند انتخاب

میر با ایشان بهنجار خوش و طرز نکو / هم زبانی مهربان فرمود از راه خطاب

کای هوس پویان چرا جستید این آشوب خطا / وز دغل بازان چرا گشتید از راه صواب

تا بکی در دل هوس دارید و اندر سینه کین / تا بکی در سر خمار آرید و اندر دیده خواب

پیش ما هر کار را بادافره و پاداش هست — در حق عاصی عقاب و در حق شاکر ثواب

هان و هان ای شکر بگرایید و عصیان کم کنید — رخ متابید از ثواب و تن مکاهید از عقاب

خود همی دیدید من آسایش این خلق را — آنچنان جویم که بر راحت گزیدستم عذاب

تا رعیت را تن آسایی بود در مملکت — نه تن آسایی گزیدم بهر خود نه خورد و خواب

شرم گیرید از خدا و ز یاد شاه و ز خویشتن — کاندرین دنیا سیه رویید و در عقبی مصاب

باز گردید و مریزید آب اندر کفچه‌گیر — پند گیرید و مپیمایید با گز ماهتاب

تا فشانم بی‌توانی سیم و زر گر شد عزیز — تا دهم هیزم و منتتان و آب اندر خیمه‌تان

در کف مفلس درم در دامن سائل نعم — در دهان گرسنه نان در گلوی تشنه آب

گر پذیرفتید کنم منتان دهم از بهر خورد — ورنه سازم خردتان چون گندم اندر آسیاب

خجلت و پشیمانی رؤسای طاغیان و مراجعت آنها در بقعه و اندرز کردن بجماعت و سر باز پیچیدن برخی از سماع گرفتن بجهة اثاره فتنه و اشتعال نایرهٔ فساد بتحریک و اغوای مضلّین با غرض از طرق عدیده

(مصاب) ماتم زده و خطا دیده و هدف تیر شده

چون شنیدند این سخن از میر آن بیدانشان — در جواب اندر فرو ماندند چون خر در خلاب

عذر مسموعی نداشتند و گزیدندی سکوت — قول مطبوعی نیارستند و گشتندی حجاب

عهد و پیمان را بر این هنجار کردند استوار — که خمش سازند نار فتنه را از انقلاب

پس برفتند و بیان کردند یاران خویش — آنچه شد در حضرت میر از سؤال و از جواب

جاهلان از جا برآشفتند و گفتند این سخن — هست اندر گوش ما مانند آوای ذباب

گرچه میدانیم سر پیچیدن از فرمان میر — آنچنان باشد که آییم از فرات اندر سراب

وانکه با فرمان وی طایع شود طوبی له — کش بود در هر دو گیتی عاقبت حسن المآب

لیک ما اینجا پی غوغا نمودیم انجمن — هر که نی غوغا طلب از ما نماید اجتناب

پیشوای ما غرابستی و ما چون بوم شوم — می بتازیم اندر آن موقع که فرماید غراب

الغرض چون بختشان برگشت و طالع شد زبون — صم بکم عمی گشتند از قضا شر الدواب

برون شدن غوغاییان از بقعه شریفه و بستن بازارها و دکاکین و یورش بردن در درب‌خانه جناب مستطاب نظام العلماء و مدافعهٔ آنجناب پس از

اتمام امر و تکمیل حجت بر حسب تکلیف

روز دیگر تاختند از بقعهٔ میونشان — سوی شارستان چو باد از روزن و آب از تکاب

تاختند اینان زنادانی بکاخی کش صدای — بود مردی محتشم از خاندان بوتراب

اختری رخشنده از برج نزار بن معد — گوهری تابنده در درج قصی بن کلاب

عالمی فحل و محقق سیدی راد و کریم — آگه از هر راز مکنون رازدان از هر کتاب

جامع المنقول والمعقول کز تدریس وی — بهره یابد خواجهٔ طوس (نصیر الدین) و حکیم فاریاب

آن نظام الملة البیضاء که نام نامیش — هم رفیع است از فلک هم اشهر است از آفتاب

چون از این هنگامه آگه شد بحجره کرد رای — با نگهبانان بگفت تا محکم فرو بستند باب

نامهٔ یزدان یکی بگرفت و گفت ای گمرهان — شرمی از این صحف منزل خود ز ایزد یوم حساب

خانه‌اش را مشفیر و زیده آتش در درون — کودکانش را میسندازید اندر اضطراب

باچنین گفتند کاندر تو نیوشیم از آنکه — منح اهل شاید کوفت ذر قسم الصلاب

انخیال از مغزشان آنکه برون خواهد شدن — که رود ماخولیا از بنگ و مستی از شراب

در تنگاب ورد و تعر

ز نزار و قصی هر دو جد حضرت رسالت پناه‌اند

گوش ما امروز با افسانهٔ دیو آشناست — کی شود دیگر ز افسون حکیمان پند یاب

بارکی از بس خبر کی کرد و پیچیده کی — شد دل آشفته والا گهر در پیچ و تاب

آگاهانیدن منهیان امیر اعظم را از محاصرهٔ بیت اشرف حضرت نظام الملة و دین و شتافتن امیر بی توانی بجهت اطفای نایرهٔ فساد و ظفر در رجاله و معاودت او

قصه بر میر معین بردند کاذربایجان — این زمان از فتنه و غوغا همی گردد خراب

ای معین الملة برهان جان گیتی را ز غم — ای شبان گلهٔ بستان داد اغنام از ذئاب

چاره‌ای میر زوتر در علاج اندر گرای — همتی اکنون خواجه زوتر زی صلاح اندر شتاب

مملکت را چار موج فتنه چون بر هم زند — کشتی نوح است فضلت من تولی عنه خاب

میر دریا دل چو این بشنید از جا جست و برد — دست مردی بر عنان و پای همت در رکاب

درمیان انجماعت راند توسن مردوار — چون خلیل الله در آذر یا کلیم الله در آب

دید شهری در هیاهو کشوری در گیر و دار — دید خلقی در تزلزل عالمی در انقلاب

جهل خواند در فضا انی بشیر المفتنین — سنگ گوید در هوا انی نذیر للکلاب

زوتر مخفف زودتر

سیر غیرتمند از این اطوار ناهنجار زر بخت / بر جبین از شرم خوی چون بر گل سوری گلاب

خواست تا کیفر دهد آن شور بختان را ز تیغ / باز رحم آورد و حلمش را فزون آمد نصاب

بار دیگر برگشود از درج مروارید قفل / برفشاند از گوهر آگین لعل تر درّ خوشاب

با زبان لطف فرمود ای سفیهان ناپخته / نو عروس عار را در کوچه بردن بی نقاب

هیچ دیده سیّد نیلوفر بروید از کرفس / یا شنید سیّد سیسنبر برآید از شداب

عیب باشد بر رعیّت شغل و کار رهزنان / زشت باشد در کهولت ذکر ایام شباب

گر نه بردارید دست از شور و غوغا عنقریب / بر سر دریای خون خواهند بودن چون حباب

ور شما اندر شمر سیّد ما را باک نیست / گر هزاران گوسفند آید نترسد یک قصاب

از هزاران کور خر یک شیر کی پروا کند / وز هزاران صعوه کی اندیشه دارد یک عقاب

چون بپایان شد حدیث میر اعظم آن گروه / هر یکی گفتا بخود الموت لی الآن طاب

زان سپس از هم پراکندند عقد اتفاق / کامروی چون باد بیزن بود و آنان چون ذباب

پس در ایوان رفت و بر مسند نشست و زد برای / گرچه جانش خسته بودی زین ایاب و ذهاب

شکل اهرمن زشت دا اندر دیده آتش حور بهشت / طعم حنظل داد اندر ساغرش شهد رضاب

تصمیم عزم حضرت نظام الملّه بنهضت از تبریز و تجنّب از تعقیب و غزا و حفظ مراتب خود و احبّاء و رفع صدمه اهل شهر بهمدیگر زیرا که میدانست این سلسله را جنبانیده بس شعبده باز و اگر بر جای اندر خیر کی طغیان فزونتر شود گستاخ والفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین و دست برد دونان در غارت بیت الشرف و هدم اساس بیت رفیع فتوت و تخریب قاعده قصر منیع مروت بضرب تیشه ..

نیم شب آن سیّد والا گهر تصمیم داد / عزم رفتن را چو باز آزاد از این ضیغم زغاب

گفت اگر شب در رکاب نهضت آرم پای عزم / به که اندر روز ریزم خون مردم در رکاب

چون بشد وی پاسبانان جملگی در ره شدند / زانکه بی شهباز و شاهین کس نپوشید [illegible]

بامدادان خلق نیز آگه شدند از انکه تاخت / آن شریف محتشم چون باد صرصر یا سحاب

لاجرم در خانه‌اش از بهر غارت تاختند	از طلوع صبحدم حتی توارت بالحجاب
شد بیغما گوهرین قندیل و بلورین قمطره	رفت غارت خلعتی دیبا و سقلاطی ثیاب
نه بجا سیمینه کرسی ماند نه زرین بساط	نه قدور راسیات نه جفان کالجواب
از وزیر خلوت سلطان وکیل الملک راد	وز علاء الملک وز خواجه نظام مستطاب
شد بتاراج فنا گنجی که کردند ادخار	شد بیغمای ستم مالی که کردند اکتساب
نه به بستان ماندشان شاخ و نه در اشکوب تیر	نه در ایوان ماندشان خاک و نه در تالاب آب
خانه‌هاشان آن شد که از بالا فتد زیر گاه	باره بندهاشان که نشناسی جدا از خراب
ذکر احلاس و پلاس و دیگ و دیگ افزار را	بر نهم کاینان نگنجد از فزونی در حساب
بار بار اندر ببا کنند دیبای ختن	کیل کیل اندر بپیمودند لؤلؤی خوشاب
در جرایب انبار زر و اندر خریطه در و لعل	انکه سنگ اندر خریطه داشت خاک
با کتابه که بسز دکاری که کردند این گروه	باکرامی زاده من عنده ام الکتاب
ز خیال عامه بود این کار بل گز راستی	فارس رام رمی من ذی سلم

ای دریغا کاشیان بازوی تندرو	گشت پرشور از نوای جغد آوای غراب
ای دریغا گلشن آباد و سارستان عجم	گشت از بیداد بخت آن تیره سنگین‌دل خراب
ای دریغا خیمه زد بهرام در ایوانشان	ای دریغا دست کیوان چیره شد بر آفتاب

آگاهی یافتن بندگان حضرت اقدس اشرف والا ولیعهد دام شوکته از ماجرا و رقم کردن منشور غضب در بارهٔ شورشیان و صدور امر مبارک به تقبل طاغیان باستعانت مدافع و مجانیق

منهیان رفتند در بار ولیعهد مهین	کاشکارا شد کنون در وعده ساعت اقتراب
کار بر اینان شده ای شه علاجی کن	خانه اولاد پیغمبر بباد انتهاب
دیده گیتی ز طلب آورده است غوک	عنکبوتان خام روئین تن ببافند از لعاب
ای قضا فیصل که رای حکمت گسترده فاش	همچو داود پیمبر مسند فصل الخطاب
شه چو این بشنید فورا خامه و دفتر گرفت	ریخت بر سیمین ورق از کلک زرین مشکناب
بر امیر کامران بنوشت توقیعی که هان	صارم کین را بباید برکشیدن از قراب

آن سری کز چنبر مالک رقاب آمد برون — هست باد افراه او در کیش ما ضرب الرقاب

هان و هان فرصت مجو بشکن ز شیر بیشه پشت — هان و هان مهلت مده بر کین ز گرگ خیره تاب

جویهای خرد را کز دار دریائی شوند — کز نه با کشتی از آن شاید گذر نه با شناب

میر اعظم ایده الله تعالی نصرة — بوسه زد توقیع و بر سر هشت و اندر دم با

داد فرمان تا فرو بارند بر غوغائیان — زان تگرگ آتشین کو بار داز روئین سحاب

زین بلد دیگر خبر گشتند و در سوک آمدند — مهتران شهر و سادات و قریش از شیخ و شاب

اظهار تضرع جمعی از اتباع بعض مغرضین با برخی فقرا و ضعفا باستان اقدس و الا و طلب عفو از صدمه مرتکبین و استدعاء اغماض از

اعمال مفسدین

بازنان و کودکان سالخوردان عاجزان — جمعی افزون از شمار و خلقی افزون از حساب

کرده پیران در غم از اشک عارض لاله رنگ — کرده زالان تر شد از خون دل اندام خضاب

کودکان با ناخن از رخ برگشوده جوی خون — نوعروسان در گلو افکنده از گیسو طناب

جمعی

جملگی مصحف بکف زفشده در بارشه — هر یکیرا گشته جاری از بصر خونین آب

ای یکی گفتا شها از بیدلان دلگیر — وانکه گفتا شها از خستگان رخ برمتاب

رحم فرما بر عجوزان و زنان بیوه‌ها — خستگان اندر فراش و کودکان در مهد خواب

بگذر از تقصیر گنهکاران مسوز — سالخوردان را بباد افراه برنایان متاب

تو هژبری پوستین از گرگ باید برکنی — کار قصابست کندن گوسپند از اهاب

ملکهای شهر و شکنجیر و توپ و تیر چرخ — الله الله دور از انصافست و بیرون از صواب

زاری مردم چو دید آنشه ببخشود از کرم — بر دل پیران فرتوت و زنان دلکباب

حضرت والا تو این جرا بر اجتناب — گشت راضی آنجناب مستطاب از اجتناب

لیک چه سراندام کی چسبان را رضنی کنند — تا نگردد این ولایت از گرانیها خراب

گرچه او گفته نفرینی نکردی بر کسی — تا فزاید با سکونش بهر خود جز ثواب

مرتکب را توبه باید با خلوص و صدق دل — تا بخفتد آتش قهر خدا از التهاب

گرچه انمیر و خدا اغماض کرد از حق خود — از کجا دانی که جدش بگذرد یوم الحساب

چون اتمام این اوراق باوّل بهار افتاده بود این قصیدهٔ بهاریه که از نظر اوشس طبع حضرت مستطاب ملاذ الانام بندگان آقای حاج نظام العلماء مدظله العالی در تعریف بهار و تغییر لیل و نهار و متضمّن مدح حضرت مولی الموالی است تیمّناً ثبت افتاد

ابر بهاری بریخت لؤلؤ لالا ... روی زمین از بطرف گلشن و صحرا

باد بهر سو رساند عطر ریاحین ... گشت معطّر هوا چو عنبر سارا

طرف چمن سبز شد ببان زمرّد ... غیرت یاقوت گشت لالهٔ حمرا

صانع بیچون چه نقشها زد ای دل که ... کرده برون بر فراز تودهٔ غبرا

صنع خدا را نگر بچشم بصیرت ... از سر صورت گذر بجانب معنی

عمر به بیحاصلی گذشت دریغا ... هیچ نفیقی بفکر عالم عقبی

بس بود این رنج و غصه بهر دو نانی ... چند نهی تن برنج و محنت دنیا

سود و زیان جهان چو عمر سر آمد ... میرود از سر تمام اینهمه سودا

هرچه نپاید غم از دلت نگشاید ... هرچه نپاید ازو ملال مبادا

از چه دهی دل بفکر باطل و بی پا ... سهل بود پیش مرد عارف و دانا

مال فزاید بروی بال بعمدا ... نفس عزیز است آن ذلیل مکن او را

با طمع و حرص خوار و ضایع و رسوا ... چشم بپوش از عطا و بخشش مردم

تا نشوی بنده و اسیر عطایا ... روز پسین وقت مرگ فرق ندارد

خواه خزف خواه درج لؤلؤ لالا ... فاخته کوکو زنان که کو کجا رفت

کوکبهٔ جم بساط و حشمت دارا ... رو بخدا کن ز ما سوی همه بگذر

دست توسّل بزن بدامن مولا ... شاه ولایت ولیّ کلّ اسد الله

شیر خدا آن امیر یثرب و بطحا ... والی ملک وجود و ولیّ امر خدا او

مالک حکم از ثری است تا بثریا ... اوست ولیّ عطا و منع خداوند

آدم و عالم برای او شده برپا ... در صف بزم عابدی گسسته از دهر

در صف رزم است شیر بیشهٔ هیجا

منقبتی نیست بهر وصف کمالش	گر نه تن عمرو و شکستن صف اعدا
در بر او خصم را چه قدرت و قوت	خلق همارزا به پیش او چه توانا
اوست شفیع جهانیان بدو عالم	رشته اخلاص اوست عروة وثقی
آدم و حوا برای او شده موجود	گر چه پسر بود او با آدم و حوا
گر ید بیضا شد از کلیم نمایان	پرتو او بود روشن از ید بیضا
عیسی مریم بمرده روح دمیدی	از دم او بود قوت دم عیسی
معجز او بود از مسیح نمایان	مرده که میگشت زنده دست مسیحا
مظهر امر خداست و دست خداوند	دست خدا را از آن امانت و احیا
خاتم پیغمبران چو رفت بمعراج	دید بهر جا جمال اوست هویدا
اصل کمالات و منشاء همه خیرات	نیک و بد از حب و بغض او شده پیدا
طینت هر کس بمهر او مخمر	نطفه او بوده از فساد مبرا
مدح او مدح خود کند که گواه است	مدحت او بر کمال طینت آبا

برو بقبر دو دوستان گذاری کنی
بیاد از رفیقان خود و بهر گذری
چنان گذشت پای از آن سرای [illegible]
که حال هیچ نبینی ز بود و نبود [illegible]
چه روزها که بغفلت گذشت عهد شباب
نمانده دولت از اندیشی بخبر گذری

ولـه ایضاً

سال بشصت و رفت و هیچ ندانم [illegible]
من پس از این [illegible] روزگار [illegible]
طعم بد و نیک [illegible]
بودم چون [illegible] هیچ [illegible]
شکر خدا را [illegible] روان برای
برو ورو و نان [illegible]
وه چه جواب که شد ز غیب مهیا
بهر قضایش وسیله هیچ ندانم

بود سرشت نظام پاک از آن رو	از دل او روشن است نور تولا
مخلص آل علی بود ز دل و جان	مفتخر از آیه مودت قربی

ولـه ایضاً مد ظله

خبر میدهد وضع لیل و نهار	که هرگز نماند جهان برقرار
نه پاینده گی هست بر نور روز	نه ظلمت برای شبش پایدار
بقائی نباشد برای خزان	دوامی نباشد بفصل بهار
دلا یکدم آزاد و آزاده باش	که فارغ شوی از غم روزگار
چو باشد همه نیک و بد درگذر	بد و نیک دنیا بدنیا گذار
منه بار غم بر دل از جور چرخ	رضا بر قضا ده بهر کار و بار
برو پیشه کن صبر و تسلیم را	ز دیده عبث اشک خونین مبار
بسی پادشاهان گردن فراز	کز آنها نماند یکی از هزار
چو جمشید و کیخسرو و کیقباد	کیومرث و شاهان بس نامدار

نه دیهیم و افسر نه تخت و نه تاج | نه رسمی از ایشان نه نقش و نگار
کجا رفت بهرام گور از چه رو | نیاید دگر باره سوی شکار
همین کوه و صحرا و هامون و دشت | بسی دیده شاهان با اقتدار
بناها نهادند بر روی خاک | نگردید از آنها یکی استوار
کشیدند لشکر بسی باشکوه | ز بغداد رفتند تا قندهار
چه شوکت چه حشمت چه فر و جلال | چه لشکر که ناید بوصف و شمار
سراپرده‌ها بر چمنها زدند | نشستند در هر لب جویبار
یکایک همه رخت بربست و رفت | نه یک لشکری ماند و نی شهریار
نظام از خداوند توفیق خواه | که در وقت مردن شود یاور یار

بتاریخ بیست و پنجم شهر محرم الحرام اول حمل صورت
اتمام پذیرفت سنه ۱۳۲۴

مقابل ۱۳۲۸ [illegible]
بازبینی شد [illegible]

این مجموعهٔ مختصریست تاریخگونه که این بنده با خلوص نیت با قصدهای اخفای [illegible] حقیقت و مودت بنی نوادهٔ سیادت و دودمان رسالت بقلم آورده چندی بنظر بعض آقایان عظام رسیده اظهار میل بطبع آن فرمودند لهذا در این زمان سعادت اقتران که سریر سلطنت بوجود مسعود شهریار جوان بخت کامکار فرخ و مهام دولت و ملت بحسن نیت این شاهنشاه ظل الله ابو الفتح و المظفر (مظفر الدین شاه قاجار) خلد الله ملکه و سلطانه شیده است و صفحهٔ آذربایجان با توجهات کاملهٔ بندگان حضرت اقدس اشرف امجد اسعد ارفع والا ولیعهد دولت ابد آیت روحنا فداه در کمال نظم و انتظام بوده و اغلب مردم میل و شوقی بتحصیل معارف و مطالعهٔ کتب تواریخ دارند و در زمان پیشکاری دفعهٔ ثانوی حضرت مستطاب اجل اکرم افخم آقای نظام السلطنه دام اجلاله العالی که با همه اشتغال بجلایل مهام دولت و تمشیت امور مملکت توجه خاصی بنشر علوم و بسط فواید دارند این نسخه بحلیهٔ طبع رسید و انا العبد الاقل [illegible] احمد.

سنه ۱۳۲۴

کتابخانه آستان قدس رضوی

آستان قدس رضوی

سال ۱۳۱۸ خورشیدی
بازبینی شد

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

۲۹۷/۹۹۸
ح ۵۱۴ ن
ح س/